BIBLIOTHECA INDICA;

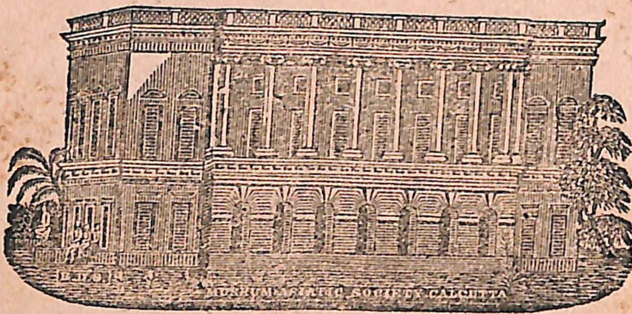
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES No, 160.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS VII.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

قابوي راه فرار اختيار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنيمت دانسته فرمود كه از چهار طرف آوازهٔ يورش بلند ساخته توپهاي قلعه كشا و توپخانهٔ عالم آشوب سردادند و زلزلهٔ عظيم سراپا بيم در دل باقي محصوران راه يافت - درين ضمن يک طرف ديوار حصار از صدمات گولهٔ توپ مسمار گرديد و لشكريانش يورش نموده اندرون حصار درآمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزينهار درآمدند - اما سلطان محمد مراد امراى بامان درآمده را حكم قتل نمود حتي جمعي كه خود را بمزار حضرت سيد عبد القادر جيلاني و گنبد فيض آثار امام اعظم ابو حنيفهٔ كوفي رحمه الله پناه آورده بفرياد الامان درآمده بودند همه را زير تيغ بيدريغ آوردن حكم فرمود و بقتل عام آن جماعه امر نمود و عجب قزلباش كشي بميان آمد - بكتاش خان را كه با همراهان بالتماس و زير چند روز امان جان داده بود نيز بانواع سياست ره نورد باديهٔ عدم ساخت - و بر منصفان و دانشمندان ظاهر است كه خاندان امير تيمور نسبت بسلاطين هفت اقليم در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصيرات عظيم اگرچه نسبت بكفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا و رجوع آوردن بدين درگاه كه در خطا بخشي نمونهٔ بارگاه غفار و رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند *

الحال عنان خامه را از تحرير ذكر جنگ و قتل طرف گل گشت و سير بهار كشمير هميشه بهار معطوف مي سازد *

نهم ذي حجه كنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا قوت سامعه و باصره كار ميكرد صداي نغمهٔ روح پرور و اقسام گل و رياحين

فرحت افزا شنیده و دیده مي‌شد چنانچه ملا طغرا گوید * بیت *
سرود و حسن اینجا همعنانند * گل و مل هردو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامی * بپاي نغمهٔ در هر مقامي
بمطرب ني چنان دل بسته دارد * که یک دم بي لب او بر نیارد
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
زمین گل آسمان گل بحر و برگل * نمانده در عدم گوئي دگر گل
درین ایام فرحت افزا خبر نشاط فزاي دستگیر شدن پرتهي راج
ولد جهجار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثري از
کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشاني باقي خان متعین
عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتهي راج را بقلعهٔ گوالیار
محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران
مهم سعي ننمود و از کوتاهي او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان
انصرام باقي استیصال آن طائفهٔ بد سگال بعهدهٔ خود از روي تعهد
گرفت عبدالله خان را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه
بانو همشیرهٔ حقیقي مغفورهٔ مرحومه ممتاز محل اهلیهٔ سیف خان
ازین جهان رحلت نمود براي تسلي فرزندان او بخانهٔ سیف خان
تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شافي و ابوالقاسم
خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار هاي باغ و بام
عمارات و کنار هاي نهر و تالاب را چراغان نموده ایلچي روم را
با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان
عمارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشائیان از مشاهدهٔ
آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستادهٔ قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - درین ایام چون صفت بهار و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار نا هموار دو سه منزلي کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر درآن سر زمین هنگام و غیر هنگام مي بارد متوجه آن‌طرف شدند - و از ملاحظهٔ تنگي راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروري بر ندارند و زیاده از یک مقام اراده نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه و سایه بر نداشتند و آذوقهٔ خوردني نیز زیاده از دو روزه با خود نگرفتند - بعده که بالاي کتل بر آمدند نزول باران بمرتبهٔ شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسپان مع سواران لرزیدن گرفتند و آنچه آذوقهٔ خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن یافتند و نه احتیاطي که بایست درنگاه داشتن ان بعمل آمد و سه چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالاي آسمان و کوهها فرود مي‌آمد و از زیر هر پارچهٔ سنگ آب میجوشید و راهها در نظرها از بسیاري آب نایاب گردید و پادشاه بسیرگاه نرفته نظر بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما ازانکه در راه گل و طغیان آب بمرتبهٔ کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و سینه بلا و گل فرو میرفت و از فاقهٔ سه چهار روزه و صدمات سرما و وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت بر آمدن نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کروهي را در شش پهر یعني تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار بمنزل رسیدند و معهذا اکثر باقي شب بالاي اسپ بروز آوردند و

دو مقام براى آرام و رسيدن مردم نمودند و باز باران فرصت نميداد و خرابي بسيار بمردم رساند - گويند از سيلاب و طغيان آن سال چهار هزار خانه كنارهٔ دل و ديهات كنار كشمير و چهار صد و سي و هشت ديه و پرگنات بهمبر و غيره از بيخ و بن كنده و بي نام و نشان گرديد و اثر زراعت خريف آن فصل نماند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسيار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و وانمودن دكانها ميسر نيامد پيران كهن سال آنجا بعرض رسانيدند كه چنان طغيان و آفت آب ياد نداريم و از بزرگان خود نشنيده ايم *

درين ضمن از واقعهٔ كابل معروض گرديد كه جمعي از افغانان يوسف زئي بر سر سيد دلاور خان فوجدار ريخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع كثير مقتول ساختند - و هرچه يافتند بتاراج بردند بنابران فرحت خاطر پادشاه بكدورت مبدل گرديد - تودرمل افضل خاني را خلعت ديواني واميني و فوجداري سركار سهرند و خطاب راي مرحمت نمودند و حكم تهيهٔ كوچ لاهور فرمودند *

ذكر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه هجري نبوي

غرهٔ جمادي الاخرى جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گرديد و جمع كثير از بندهاي حضور و ارباب طرب و سكنهٔ آنجا كامياب فيض گرديدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذكور كوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غرهٔ شعبان المعظم در دولتخانهٔ لاهور داخل شدند يمين الدوله كه بسبب عارضهٔ بدني در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

ارسلان آقا را پانزده هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهمان وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان که بشیخ سعد الله لاهوري موسوم بود و بحلیهٔ فضیلت و علوم عقلي و نقلي و حفظ قرآن و حسن تقریر و تحریر آراستگي داشت و سابق شرف اندوز ملازمت گردیده بود چون هنوز مساعدت ایام باستعداد ذاتي او موافقت ننموده بود موافق جوهر کمالات منظور نظر نگردیده بروزیانهٔ بسیار کم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعده که کوکب بخت او یاوري فرمود بار دیگر در رمضان المبارک سنه هزار و پنجاه هجري بصدارت موسوي خان صدر بشرف ملازمت رسیده بعطاي یومیهٔ مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گشت - و در دو سه هفته عوض روز یانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض یک سال بمدد رشد و کمال که اقبال طالع بآن موافقت نمود بمنصب هزاري ذات و دو صد سوار و خطاب خاني و خدمت عرضه‌داشت مکرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگي غسلخانه مباهي گردید - و در سال دویم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار خدمت خانساماني سر بلندي یافت - و در سال چهارم چنانچه در ذکر هر سال بزبان خامهٔ گهربار داده خواهد شد بپایهٔ وزارت کل هندوستان مفتخر گشت - و در سال هفتم بمرتبهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام سرافرازي حاصل نمود - و بمرتبهٔ در مزاج پادشاه جا گرفت و اعتبار بهمرساند که سواي مقدمات وزارت درهمه امور کلي و جزوي مالي و ملکي بدون صلاح و مشورت او صورت اجراي کار متعذر بود و کار بجائي رسید که باعث رشک پادشاه‌زاده

دارا شکوه گردید و بدان قرب ولیعهدي و اختیار سلطنت برو حسد
برده کاوشهاي بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن
نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلي و دکن را که
آخر از برهم زني هم چشمان رخنه در مراتب آنها راه یافت و بسیاري
را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئي عیال منجر گردید و
تا دم باقي حیات که در سنه هزار و شصت و پنج مرحله پیمای سفر
آخرت با هزاران توشهٔ نیکنامی گشت ضرر جاني و چشم زخم آبرو
نرسید - چنانچه باقي احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از
ارتحال او بروضهٔ جنان بزبان قلم داده خواهد شد *

چون نشیمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند
درعهد عرش آشیاني نزدیک حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان
زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم
نمایند - علیمردان خان را صوبه داري کابل از تغییر سعید خان و سعید
خان را صوبهٔ کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر
خان چون تقصیر خلاف مرضي بظهور آمده بود از منصب
برطرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه قلیخان
بکشمیر نا رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او
تربیت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش
را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد
بعمل آرد - از واقع احمد آباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر با طاعت
صوبه دار و احکام پادشاهي فرود نمي آرد و سکهٔ محمودي میزند
بعده اعظم خان برو لشکر کشي نموده و آدم کشي از طرفین

بمیان آمد باطاعت در آمده سه لک روپیه و صد اسپ پیشکش قبول کرده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان صوبه‌دار اڑیسه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش گذرانید - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حیله و تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداري دامن کوه کانگره مقرر بود و از و بعضي تقصیرات سر میزد باظهار شهرت ناسازگاري مدعی گشته بخدمت پادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگره بمن مقرر شود تعهد مي‌نمایم که هم چهار لک روپیه درسرکار هرسال سواي جمع‌مقرری ذمهٔ زمیندار واصل‌سازم و هم راجه روپ را به تنبیه واقعي رسانم بعده که ملتمس او بدرجهٔ قبول در آمد و بان مکان رسید از راه کوته اندیشي روپ سرکشي اختیار نموده مادهٔ فساد آن سر زمین گردید - و قلعهٔ تاراگده را که از قلعهاي مسمار نمودهٔ آن ضلع بود تعمیر کرده ملجا و ماواي خود ساخت - هرچند که در ظاهر از راه حیل و اقسام تمهید عیب پوشي خود بسرانجام گرد آوري ذخیرهٔ جنگ و اذوقهٔ ضروري پرداخت اما از اندازهٔ فکر طول امل بر ارادهٔ باطل آن بد عمل مطلع شده براي تنبیه او سه فوج بسرداري سید خان جهان بهادر و سعید خان بهادر و سید اصالت خان بهادر که همراه هریک چند امیر با مصالح قلعه گیري و توپ خانه مقرر گردید تعین فرمودند و باز سرداري هر سه فوج بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش تجویز نمودند و هر یکي را بعطاي عنایات مفتخر و معزز ساختند چنانچه باقي ذکر آن بر محل بذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک هجري نبوي

غرهٔ جمادي الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیماي سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سواي حویلي که بران هم بیست لک روپیه بخرچ درآمده بود دو کرور و پنجاه هزار روپیه که ازانجمله سي لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و درعطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبذول گردید - و تا مدت درصوبهٔ بهار ایام بهار جواني بعیش و کامراني در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رساند ●

والحال ذکر باقي مهم جگت سنگه بدکردار بتذکار مي آرد - بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصرهٔ پرداختند خصوص سید خان جهان که پسر کلان آن نابکار سر راه او از تنگ ناي کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهي تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا مکان آن محیل مکار چند هزار بندوقچي در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بمدد اقبال
عدو مال بادشاه اسلام سید خان جهان مع همراهان جنگ کنان
کافر افگنان اشجار بري نموده میگذشت تا بپاي حصار آن
تیره روزگار رسید و افواج قاهره براي تاخت و تاراج هرطرف تعین
نمود و زن و مرد بسیار و مواشي بیشمار باسیري و غارت در آمد
و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
دیگر سعید خان بهادر ظفرجنگ خودرا بدامن کوهٔ آسمان شکوه
رساند - و ازجانب دیگر فوج سید اصالت خان مع راجه جي سنگه بعد
تردد نمایان بدره درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبوهي
جنگل و تراکم اشجار خار دار و ناهمواري کوههاي سربفلک کشیدهٔ
دشوارگذار که پرواز مرغ وهم ازانجا متعذر مي نمود معهذا تفنگچیهاي
بیخطاي آن خطاکارسد راه گردیده در پناه درختان خارداد مورچال قائم
کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بري گردیدند - تا آنکه قلیج
خان و رستم خان و اله وردي خان و بهادر خان که از عقب بمدد
هر سه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دو سه هزار تبردار
و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بري نموده باعث قطع
بیخ حیات آن زمیندار برگشته روزگار نابکار گردیدند - و آن نگوهیده شعار
چون مور و ملخ دران راه پراگنده شده بالاي درختها برآمده در
پناه شاخها بزدن و انداختن تفنگ جرأت مي نمودند و مردم کار
آمدني بسیار ضائع مي ساختند سرانجام کار از هرطرف سیلاب
افواج رسید کار بران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده یك برج با قدري دیوار پراندند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط هیمن روز برداشته بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت یورش سواي آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهي بکار آمدند فائدهٔ مترتب نشد و همچنان بر قلعهٔ دیگر که ملجای دویم آن کافر بود ترددهای نمایان از مبارزان کارطلب بعرصهٔ ظهور آمد بغیر از آنکه جمعي از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند کاری نساختند و بعده که مهم و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار کفار بدارالبوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته درین فرصت ذخیره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیلهٔ زیاده طلبي و درخواست مطالب بیجا پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سر نو صدای دار وگیر بقصد تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجددا یورشهاي رستمانه و سعیهای زیاده از اندازهٔ بیان بظهور آوردند - اگر بتحریر تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر مي گردد - از جمله ایام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بمیان آمد که گولهٔ توپ و تفنگ و تیر تگرگوار بلا فرصت از آسمان مي بارید و از زمین شعله آتش مي جوشید و قریب دو سه هزارکس سوای مردم آن ناکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمي گردیدند کفار بیشمار بزیر تیغ بیدریغ درآمدند آخر مغلوب هراس گشته

هردو حصار را گذاشته مع مال و عیال راه جنگل بي سروپايان اختیار نمود و شادیانه از هرطرف و کنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سید خان جهان و بهادر خان و راجه جی سنگهه و غیره همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند - چون قلعهٔ تاراگره بنا کردهٔ جگت سنگه اصل تعلق بپرتهي راج زمیدارآن حدود داشت که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکان را بغصب متصرف شده بود و از تسخیر قلعهٔ مذکور هنوز خاطرجمعي حاصل نکرده بودند بازوقت صادر نمودن حکم انصرام باقي مهم آن بدسگال بپرتهي راج فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مآل پرداخته گرهی مذکور را بتصرف خود درآورد *

چون فصل خریف کشمیر چنانچه گذشت از کثرت باریدگي و طغیان سیلاب زراعتها را آفت تمام رسید و انبار غلهاي چند ساله نیز ضائع و نا بود شد قحط عظیم دران ولایت افتاد قریب سي هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده نالش ضعیف حالي در پاي جهروکه در پیش نمودند - لك روپیه بآنجماعه دهانیده حکم فرمودند که دو سه جا لنگر غلهٔ پخته و خام برای آن ضعیفان جاري سازند و سي هزار روپیه در کشمیر نیز براي مستحقان عطا فرمودند - و به تربیت خان براي تیمار داري درماندگان آنجا حکم صادر فرمودند - چون تربیت خان چنانچه باید بغم خواري ضعیفان نتوانست پرداخت رعایای الم کشیدهٔ کشمیر جوق جوق بفریاد مي آمدند - صوبه‌داري آنجا بظفر خان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند *

بار دیگر که افواج پادشاهي بسرداري سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصرهٔ دیگر مکانهاي قلب جگت سنگه پرداختند از سرنو محاربهاي عظیم بمیان آمد و جمعي از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمدهٔ یمین الدوله که تازه در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و جان بازي و تردد هاي مردانه و یورشهای رستمانه از هردو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبهٔ اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفو بر جرائم او کشیدند و بمژدهٔ جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گدیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - راي مکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای سرفرازي دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طي منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبهٔ اودیسه ضمیمهٔ بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهراني را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند بادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي از سر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده یك لک و بیست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذراند - دولك روپیه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزاري هشت هزار سوار بود دو هزاري اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفي رستم خان گرجي را با لشکر و توپخانهٔ گران برای تسخیر قلعهٔ قندهار روانهٔ خراسان ساخته خود تهیهٔ روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفرآیت بر افرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامراني سریر آرا بوده مهم قزلباش بدمعاش و دفع شر شاه صفي باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجهٔ قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را بابیست و نه هزار سوار سائر و هفت هزار سوار توپخانه و احدي و پیادهٔ بیشمار سواي کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و پنجهزار سوار تجاوز می نموده بابیست و چهار امیر که عمدهٔ آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جي سنگه و رستم خان و قلیج خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره باشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزاري بیست هزار سوار و عطاي دوازده لک روپیه نقد و دویست اسپ و دو فیل و دیگر مرصع آلات سرافرازي داده بعضي نصائح نموده روانه ساختند - وحکم

شدکه سر صد سوار تابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سواي تنخواه جاگیرکه دارند براي سرانجام سفر بطریق مساعدت بامرا و بندهاي پادشاهي عموما رسانند - و باحدیان توپخانه که نقدی‌اند سه ماهه پیشگي دهند - و پادشاه زاده محمد مرادبخش رانیز همراه برادر کلان مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش بد معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید براي تنبیه ازبکیه موافق صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضای وقت محمد مراد بخش را پادشازادهٔ کلان نزد خود نگاهدارد علي مردان خان را برای دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند - و کومگیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زادها تعین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بغزنین رسیده توقف ورزیده سی هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و سعید خان بهادر ظفرجنگ وغیره روانه سازند - درصورتي که ازطرف شاه ایران رستم خان بر سر قندهار آید همان فوج برای مقابل او کافیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن از سرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زادها خود را بقندهار رسانند *

درین ضمن خبر واقعهٔ شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضاي مدت چهارده سال فرمان فرمائي ایران نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد - و بجاي او شاه عباس ثاني جلوس نمود - و معا عرضه داشت دارا شکوه مشتمل بر خبر واقعهٔ شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

لشکر و توپخانهٔ جهان آشوب متوجهٔ تسخیر بلاد خراسان گردد رسید
در جواب نوشتند که بر سر پدر مردهٔ خورد سال که هنوز سلطنت
او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویهٔ سلاطین نیک سیرت نیست
خود را مع لشکر زود بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار
آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم *

درین اوان بعرض رسیدکه میرزا رستم قندهاري صفوی که در مدت
پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فاني بروضهٔ
جاوداني شتافت اگرچه از دودمان و نبائر صفویه گفته مي شد وکارهاي
نمایان ازو بظهور آمده بود امابعضي اداهای خلاف اطوار بزرگان ازو
سرمي زد که اکثر مادهٔ انحراف مزاج پادشاه میگردید *

چون مهم چنپت از عبد الله خان چنانچه بایست انصرام
نیافت و راجه پهار سنگه تعهد تنبیه او داده بعهدهٔ خود گرفته بود
در اندک مدت بي تردد تیر و سنان چنپت را چنان مطیع
ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجه ملاقات
نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجه
بعرض رسید تقصیر اورا معاف فرموده همراه بهار سنگه بدستور قدیم
که نوکر موروثي او بود مقرر فرمودند *

چون نسبت صبیهٔ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد
مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان در اودیسه بود نورس بانو اهلیهٔ
شاه نواز خان صبیه را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه
هزار روپیه ساچق فرستادند و بعد رسمیات حنا بندی آن صبیه را
در محل طلبیده در دولتخانه جشن طوي نموده چهار لک روپیه

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازی
تمام شهر و بازارها بجلوهٔ و رونق در آمد *

برسخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانهٔ
پادشاه حقیقي است که از ابتداي سلطنت شهاب الدین سام
عرف معز الدین غوري که باني رواج اسلام و تسخیر هندوستان
گردید لغایت آخر فرمانروائي محمد شاه عرف معزالدین که چند
هزار (؟) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دوصوبهٔ
هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند درصورتیکه اکثر تاریخ معتبر
پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه
نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود
که دو صبیهٔ شه نواز خان صفوی درخانهٔ عالمگیر پادشاه و محمد
مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه
بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه
آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک
سریر آراي ملک پر وسعت هندوستان نگردید که با ختلاف روایت
هم از طرف مادر سیادت او سکه زد گردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان
سلف دهلي خضرخان بن ملک داؤد که في الحقیقت بحسب
ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر درآمده
افغان ثابت مي شود - بعضي مورخان به حجت آنکه روز ضیافت
برگزیدهٔ خاندان نبي و ولي سید جلال بخاري که مهمان پدر خضرخان
وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضرخان که خورد ساله بود داده
مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمد

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هرچند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زبدهٔ دودمان مصطفوي بر آمده باشد کلمهٔ لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمي شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است بسوال و جواب علماي اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضلاي امامیه بالحاد مطعونند - و مسود اوراق بملا جیون نام مجتهد و پیشواي آن قوم در احمد آباد صحبت بي تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضي و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه درآورد - اگرچه في الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوازده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علماي امامیه در قبول اسلام آنها نیز گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضلای آن ولایت حکم بر قتل و اخراج آنها مي نمایند - و آنجماعه در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند مي آرند که در کلیني که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته مي شود درج است که امام موسي کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی باسماعیل که خاطر اورا بسیار میخواستند مکرر در صغر سن مخاطب بامام ساختند و کلام امام لغو نمي باشد - ازین مقولهٔ اسماعلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زد گردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهي آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون مي گفت که ما در روز عید غدیر خم که هیجدهم ذي حجه امامیه از جملهٔ ایام عید

مقربي ميدانند شادي مي نمائيم - مدعيان ما را متهم باين مي سازند که خم در زمين مدفون ساخته آرد پر نموده بدان فعل قبيح که شهرت داده‌اند مرتکب ميگرديم - بهر حال سررشتهٔ سخن بطول انجاميد - حاصل کلام ازين مقال شرعا سيادت خضر خان ثابت نميگردد - و بهادر شاه بن عالمگير که بتجويز فضلاي مزاج گو سيادت خود داخل خطبه نمود بر عالمي هويدا است که عالمگير پادشاه بسيادت خود قائل نبود - و بر جهانيان ظاهر است که از طرف والده که دختر راجه کشتوار است نيز سيادت ثابت نمي شود - العلم عند الله - اما وجه موجه که براى سيادت طرف جدهٔ مادري بهادر شاه شهرت يافته و در ذکر سلطنت بهادر شاه انشاالله تعالی بزبان قلم خواهد داد سيادت ديگر هيچ پادشاه هندوستان باثبات نرسيده *

ذکر سوانح سال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجري

جشن آغاز سال شانزدهم اوائل جمادى الاخرى موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زيب و زينت هرسال ترتيب يافت و از ادنى و اعلى هريکي فراخور قسمت و حالت فيض ياب گرديد و پادشاهزاده دارا شکوه و محمد مراد بخش از کابل و غزنين مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شکوه را بخطاب شاه بلند اقبال که خود در ايام شاه زادگي داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبهٔ ملتان در اقطاع و صوبه‌داري مقرر کرده مرخص فرمودند - الهوردى خان که در هرزه گوئي ضرب المثل بود بلکه تاحال فرزندان و سلسلهٔ او بدين صفت موصوفند - ازو وقت کلمه و کلام در خدمت و رکاب

پادشاه زاده خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بي منصب فرمودند و پرگنهٔ شکرپور بجمع سي و چهار لک دام براي وجه معاش او مقرر کردند - زهي وسعت خلق و طريقهٔ خطا بخشي و جرم پوشي خاندان امير تيمور که با وجود ظهور چنين تقصيرات که نزد پادشاهان هفت اقليم سواي قتل متحمل نميتوانند شد جان و نان بحال ميدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمير بعرض رسيد که از عنايت يک لک و پنجاه هزار روپيه تصدق حضرت که بر رعايا و سکنهٔ کشمير رسيد اثر الم ايام قحط بروزهاي عيد و نوروز مبدل گرديد اما اگر سي هزار روپيه ديگر براي خريد گاو و تخم ريزي بر رعاياي مال‌گذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادي محال و يران خواهد شد درجهٔ پذيرائي يافت *

راي مکند آصف خاني را بخدمت بيوتاتي حضور مفتخر ساختند وخدمت دفترتن از تغير او بملا علاءالملک فرمودند *

اگرچه نهر تيار کردهٔ عليمردان خان بخرج لک روپيه که بتحرير در آمده باعث آبروئي عليمردان خان و سرسبزي و خرمي باغات پادشاهي و زراعت و طراوت و فيض باغ فرح بخش شالي مار که بر صفحهٔ روزگار سيا حان ربع مسکون بدان خوبي باغي نشان نميدهند گرديد و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون براي شهر آب کمي مي نمود لک روپيه ديگر حوالهٔ ملا علاء الملک نمودند که منبع و عرض نهر را کشاده تر سازد تا چشمهٔ خير هميشه جاري باشد *

سيد جعفر ملقب بسيد جلال خلف شاه عالم بخاري را بخدمت

صدارت کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهرشعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادر ظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوي را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن تردد خدمت دیواني سهرند هزاري هزار سوار سرفرازي بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافت اکبرآباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودي سفیر شریف مکه باتحف وکلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسپ و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافهٔ پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدي سه صد سوار باشد و عنایت خلعت واسپ و فیل از حلقهٔ خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سواي آنچه از دکاکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دو لک روپیه زیاد مي شد برای خرچ روضهٔ آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبي فضا و صفائي آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و سه هجري

غرهٔ جمادي الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجري جشن آغاز سال هفدهم جلوس بجلوس وآرایش تمام زیب و زینت پذیرفت - عبدالصمد سفیر مکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و راي رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسپان استعفاي منصب و خدمت نموده در معبد خانهٔ بنارس منزوي گردید - عرضه داشت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب مشتمل بر مژدهٔ تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق و الدین حضرت خواجه معین الدین چشتي متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمهٔ آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکاني را از برنج و گوشت نیل گاوهاي شکار خاصه پخته بمستحقان رساندند یکصد وچهل و پنج من پخته از برنج و گوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافت شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دوهزاری پانصد سوار نموده بخدمت میر ساماني مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بباقي خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشن سنگه فوت شده و ازو پسري که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمي خورند و داخل غلام محسوب مي نمايند لهذا وطن
او را بديوي سنگ نبيرهٔ عم او مرحمت نموده بخطاب راجگي و
منصب هزاري هزار سوار مفتخر گردانند - و عبدالله خان فيروزجنگ
را كه ساليانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاري شش هزار
سوار بحال فرمودند - صفي قلي خان سپاه منصور كه در جرگهٔ امراي
ايران بود از ايران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاري پانصد سوار
و عطاي خلعت و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه سرافرازي يافت - چون
در دار الخلافت اثر طغيان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذي حجه
طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطريق
سير و شكار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و
بسبب شدت و با بعد توقف هفتهٔ در دار الخلافت باز متوجه سموگده
گشتند و بعد انقضاي محرم بدار الخلافت رسيدند *

ذكر سوختن پادشاه بيگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بيگم مخاطب بپادشاه
بيگم از شعلهٔ آتش شمع دامن نواب قدسيه پادشاه بيگم و هردو
دست و شكم و سينه را سوزاند و چهار كنيزخاصه كه براي خاموش
نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نيز آتش در گرفت
و اكثر اعضاي هر چهار خواص سوخت وجع بسيار از اثر جراحت
در ذات قدسيه بهم رسيد و الم آن بر ذات حضرت اعلي كه محبت
زياد بآن قدسيه صفات داشتند موثر گرديد - ازانكه سرانجام شادي سال گره
نواب قدسيه تيار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا
بعنا و كدورت غم و الم مبدل گرديد. و حكيم مومنا و ديگر حكما

براي علاج مقيد گشتند خصوص حكيم داؤد كه دران تازگي از نزد
شاه عباس فرار اختيار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گرديد
و شصت هزار روپيه تصدق بمستحقان رسانده دعا براى شفا
حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپيه زير بالين بيگم گذاشته
صبحي بفقرا ميرساندند - و از جملهٔ خدمه كه سوخته بودند دو تا كه
زياده آتش گرفته بود در عذاب وجع آن در گذشتند - و دو خواص
علاج پذير شدند - و الم جراحت بيگم كه از شدت وجع تپ و ديگر
امراض علاوهٔ آن گرديد بچهار پنج ماه كشيد - و پادشاه از غم فرزند
عزيز ديوان كم نموده اكثر بر بالين بيگم حاضر مي شدند - از اتفاقات
نا محمود در همان ايام سيد جلال صدر جديد باوجود شرافت چنان
خاندان برهنموني پيشكاران شرارت پيشه بعرض رسانده بود كه از
بيخبري موسوي خان صدر معزول وجه مدد معاش باكثر مردم
بيجا كه اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلى
بسياري يوميه واراضي دارند حكم ضبط يوميه عموما تا تحقيقات اسناد
صادر شده بود اين معني مادهٔ بدنامي بسيار براي صدر و باعث
الم جراحت دلهاى مستحقين و مستمندان دل سوخته گرديد - و از
شعلهٔ آتش دل همان بيچارگان بى بضاعت كه من جملهٔ آن چندين
مومن و مومنه و مسلم و مسلمه كه سواى آه درد آلود و دود آتش
اندود اندرون سينهٔ پردرد وسيلهٔ پيغام رسانى نداشتند بدامن آن
عفيفه كه في الحقيقت پارهٔ از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو اين
معني بردل درد اثر آن حضرت فريادرس اثر نمود و فرمودند كه بدستور
سابق يوميهٔ ذكور و نسا جاري سازند راست گفته اند * بيت *

آتش سوزان نکند با سپند * آنچه کند دود دل دردمند

گویند پادشاه محبت بافراطي که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پهر شب با دل سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شافی برحق برای حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائدهٔ که می بایست حاصل نگردید آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمي ساخته مالید بسیار مفید گردید و حق سبحانه پارهٔ صحت و امید حیات بخشید - و باوجود موقوف داشتن جشن صحت کامل برآینده بمجرد علم آنکه از زبان حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالي که ازان عالمي بفیض رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرها اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن عارضهٔ بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده محمد مراد بخش نیز از ملتان براي عیادت همشیره رسید هر دو پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خودرا برای احوال پرسي آن ملکهٔ دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براهنمائي بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای خلاف مرضي سرزده بود آثار قهر وکم توجهي و غضب ولي نعمت را که بعد از غضب الهي هیچ غضبي بآن نمیرسد در حق خود مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بیني قبل ازانکه از طرف پدر اثرکم لطفی بعرصهٔ ظهور آید خود ارادهٔ انزوا نموده شمشیر از کمر وا کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر بضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافهٔ هزاری هزار سوار و دو کرور دام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و پرتهی راج را تهور را قلعه‌دار دولت آباد ساختند و نقارهٔ جشن صحت کامل بیگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطلاي خالص بوزن در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و مغنیان سخن آفرین رونق افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال حور تمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن عشرت خانه گلبانگ مبارك و تهنیت سامعه افروز عالم و عالمیان گشت - و فقیر و بینوائي نماند که صاحب نصاب نگردید - و خانهٔ نبود که دران جشن بذخیرهٔ مایحتاج چند ساله آماده نگشت پادشاهزاده محمد مراد بخش را بتعلقهٔ صوبهٔ خود مرخص ساختند - و شایسته خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه وسه اسپه ساخته بر سر خدمت ماموره رخصت فرمودند - الله وردي خان مغضوب را بشفاعت پادشاه زادهٔ بلند اقبال منصب و جاگیر بحال فرموده گرد غم از چهرهٔ کدورت آلود او زدودند - سید عبد الوهاب خاندیسي که شمهٔ از شجاعت و جلادت او بزبان خامه داده شده بفوجداري و قلعه‌داري بکلانه مامور گردید *

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته بمجراي دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان بر سر تقسیم وطن که باوجود برادر کلان ببرادر خورد جسونت نام داده سوی مزاجي تهدلي داشت بعد از ادای نماز مغرب که پادشاه بتحریر

فرمان بیکنی از امرای مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه
خود را بجلدی بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بسینه اش رساند
که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد -
خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیتهل داس که نزدیک بودند خود را
بامرسنگه رسانده برو حمله آوردند و امرسنگه بمقابلهٔ آنها پا قائم نموده
داد مردانگی داده باوجود زخمی شدن بجای خود قائم ماند تا
آنکه گرز برداران و دیگر بند های پادشاهی رسیده بمدد همدیگر کار
آن راجپوت جاهل ا ساختند - و ارجن و غیره چند نفر زخمی گردیدند -
بعد وقوع این حادثه میر خان میر تزک و ملوك چند مشرف
دولتخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند - درین ضمن قریب
پانزده نفر راجپوت از جملهٔ خدمتگاران و مشعلچی امرسنگه
خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و هر
که مقابل آنها آمد بجنگ در پیوستند باوجود گرز بردار و منصبدار
بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعة پرداختند و تردد نمایان از آنها بظهور
آمد ملوک جند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشناس
کشته شدند و میر خان با جمعی زخمی گردید گویند تا کار آن چند
نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون در بار برپا شد
و از مشعلچی تنها چند بندهٔ کار آمدنی پادشاهی ضائع گردیدند
چون صدای این هنگامهٔ وحشت افزا بلند گردید بعضی راجپوتان
حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاری از
نوکران هواخواه امرسنگه صبح ناشده برسر خانهٔ ارجن هجوم آورده
آواز داروگیر بلند ساختند و کار بجائی رسید که حضرت ابتداء فوج

برانها نامزد نمودن مادهٔ مزید فساد دانسته یک دو راجپوت مصلحکار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امرسنگه و جمعي که مرتکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بي تقصیرید چرا خود را طعمهٔ تیر و سنان مي سازید آن جهالت پیشگان شجاعت نشان که در عالم پاس نمك خواري بعد واقعهٔ آقا جنگ بي سردار نمودن خالي از طریقهٔ آزرم پرستان نیست در جواب آن بزبان شمشیر و جمدهر بي ادبانه پیش آمدند و کار بگاه زار جهان آشوب کشید سید خان جهان و رشید خان انصاري و سید عبدالرسول بارهه و دیگر بندهای پادشاهي با توپخانه تعین شدند و نائرهٔ جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان که از جوانان نونهال بود با جمعي از سادات بارهه و دیگر بندها بکار آمدند و سید غلام محمد که از سرداران و شجاعان مشهور گفته مي شد با چهار پنج نفر بیش منصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده و باوجود برداشتن زخمها بکوته یراق کار بران کوته اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام که آفتاب عمر آن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف تیغ و هدف تیر و سنان و گولهٔ تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهاي کاري برداشته بودند و واماندگان و وابستگان جان باختهٔ آن معرکه خصوص خلیل الله خان و ارجن و میر خان پسران صلابت خان را اضافهاي نمایان و خلعت و اسپ و جواهر مرحمت نمودند *

ذکر سوانح سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه
هزار و پنجاه و چهار هجري

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایهٔ فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانهٔ دارا شکوه فرزند بعرصهٔ وجود در آمده مسمی بسپهر شکوه ساختند دو لک روپیه رونماي عنایت فرمودند - از واقعهٔ ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه‌فرود آمد و از تنگنا سراي فاني نجات یافت - خان دوران را از دکن، براي مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدي نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او در آمده بکمال پریشاني و بي ساماني راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه براي مدد خرچ راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - ازانکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینهٔ منوره مرحله پیماي سفر آخرت گردید از جملهٔ لک روپیه یکدانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سي هزار روپیه مع اسپان براي پادشاه آوردند - قیمت آن مروارید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان درآمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروارید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تا حال چنین مروارید که بجواهر خانهٔ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاههٔ دفتر ظاهر نمي شود - آنرا داخل

سرپیچي که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهاردانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص کردن قرار داده تا دم واپسین از خود جدا نساختند *

چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانهٔ عهد اعلی حضرت بتحریرمي آید - روزیکه برتخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود ازانجمله لغایت سال حال دو کرور روپیه را جواهر بخرچ انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لک روپیه در معجونات و صدقه و نثار روز وزن و جشن صرف شد و پنج کرور روپیه را جواهر در جواهر خانهٔ انعام و باقي در توشکخانه داخل پوشاک خاص موجود - ازجملهٔ آن دو تسبیح مشتمل بر صد و بیست و پنج دانهٔ مروارید و هفتاد و هفت دانهٔ یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هردو تسبیح بیست لک روپیه مي شود و وزن هردانهٔ مروارید سي و دو رتي که از عهد عرش آشیاني در جواهرخانهٔ پوشاک خاص داخل است *

میر محمد صالح مشکین قلم ولد میر عبدالله زرین رقم ترمذي متخلص بکاشفي کتاب مناقب مرتضوي تالیف خود از نظر گذرانید چند ورق بمطالعه درآورده پنجهزار روپیه و فیل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرچ هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعهٔ ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان اتفاق افتاده واز سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگي یافت -

بعد غسل هزار اشرفي و پنجهزار روپيه بمستحقان رساندند - و
عارف چيله را كه مرهم او مفيد افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت
و اسپ بدو بخشيدند - بعده كه آن ملكهٔ دوران براي تسليم بحضور
آمد حضرت اعلى طبق پر از لعل و مروارید و زر سرخ و سفيد بقيمت
لك روپيه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بيگم نثار فرمودند - بعده از
طرف پادشاه زاده و ديگر بيگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند -
و صداي رود و سرود بر فلك برين رسيد - و سمرني صد و سي دانهٔ
مرواريد بقيمت پنج لك روپيه از دست خود بدست بيگم بستند -
و روز ديگر گوشواره كه دو گوهر آبدار و دو الماس بقيمت لك روپيه
داشت عنايت فرمودند - يک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنايت
تازه و لطف زياده از اندازه مبذول ميگرديد - سواي آن يازده لك
روپيه محصول بندر سورت كه در جاگير بيگم مقرر بود انعام مرحمت
نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بپادشاه زادها و امرا بصرف
آمد و سواي آنچه بانعام حكما در آمد و بمكهٔ متبركه و مدينهٔ منوره
و اطراف روانه نمودند بيست لك روپيه بانعام در آمد - و بموجب
التماس نواب قدسيه تقصير پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر بعفو
و انواع لطف مبدل گرديد - و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار
بدستور سابق جاگير بحال فرموده بديگر عنايات معزز ساختند - و حكيم
داؤد را منصب دو هزاري دوصد سوار و اسپ و فيل و يک مهر و يک
روپيه هر يک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجهٔ بيگم
مرحمت نمودند حكيم مومنا كه سي هزار روپيه ساليانه داشت بمنصب
هزاري صد سوار و عنايات ديگر سرافرازي يافت ديگر همه مقربان و امرا

وحکما و ارباب طرب در خور پایه وقسمت فیض یاب گردیدند وچهار لک روپیه براي شریف مکه و لک روپیه براي مستحقان حرمین که بقصد شفاي بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند - و از چراغان عالم افروز که هنرمندان همه دیار بطرحهاي مختلف بآئین بندي آن پرداخته بودند و آتشبازي اقسام و آرایش گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح خصوصیات آن بزم بهشت مشاکل چگونه پردازد که محمول باغراق مینماید *

و بعده اواخر ذي قعده بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکماي یونان و هند و فرنگ و عارف چیله براي جراحت بیگم نموده بودند بعد کوچ بار دیگر جراحتها بجوشش درآمد و مادهٔ بید ماغي پادشاه گردید - روزی که بمنزل متهرا نزول و مقام واقع شد محمد علي فوجدار آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمي دارد که براي همه جراحتها نافع وبحکم آب حیات اثر حیات مي بخشد - حکم باحضار او فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید که نشان جراحت نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدهلي که رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده خلعت و زرینه براي زن او بخشیدند - ومحمد علي فوجدار را بعطاي اضافه وخطاب مفتخر ساختند - وپادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه دار احمد آباد ساخته بعنایات خاص نواخته اواخر ذي حجه مرخص فرمودند - و به سهوند که رسیدند جشن نو روز را ضمیمهٔ

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدي از بکان و اختلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذرمحمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن تورهٔ سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزمودهٔ واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشي را براي معاونت و سزاولي آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستي بر بست - پسران او را بعنایت اضافه و خلعت ماتمي نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاري برف دست و پاي اکثر مردم برباد فنا رفت طي مي نمودند چنانچه طغرای مشهدي گفته * بیت *

زبیم برف آن کوه خطرناك * رمیده مردمك از چشم افلاك
چنان دروی برودت پا فشرده * که آتش در درون سنگ مرده

غرهٔ ربیع الاول داخل دولتخانهٔ کشمیر گردیدند - چون از زباني سکنهٔ آن دیار حسن سلوك ظفرخان بعرض رسید لك روپیه

منجمله مطالبهٔ ذمهٔ او معاف فرمودند هرروز و هر هفته در باغی و مکاني که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در تیول پادشاه بیگم مقرر و اسم بامسمي بود بیگم تهیهٔ ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلي نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافهٔ دو هزاري داده از اصل و اضافه دوازده هزاري نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینولا از عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطهٔ شهرت طلب کومک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباس اشتهار یافت - راجه جگت سنگه و بهادر خان و قلیج خان و نجابت خان و راجه راي سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و شمس الدین بني مختار را باجمعي دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندوقچي همراه داده مبلغ بیست لك روپیه ازخزانهٔ دار السلطنت حکم فرمودند که به بندهاي پادشاهي بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب ذل را که پسند طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و فضا بر دیگر سیرگاه ترجیح دادند - چنانچه ظغرا گوید * بیت *

دریں دریاچنان جوش سرود است * که هرموجش زآب نغمه رود است
ز عکس لاله رخساران سر کش * فتاده ماهیان در دام آتش
ز هر زورق صداي نغمهٔ تر * زده موج طرب برگوش اختر
رگ طنبور رشک موج آب است * بدستش کاسهٔ چشم حباب است

از واقعهٔ لاهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیري نو مسلم که وقت شب باو رساند بسباط حیات در نوردیده
پنج پهر بعد زخمي شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع
وصیت‌نامه بخط خود در مادهٔ فرزندان بخدمت پادشاه نوشت - اگرچه
خان‌دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبهٔ سخت و ناهموار بود که
آخر تیر آه مظلومان کار اورا ساخت اما چون در کار پادشاهي
و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد پادشاه از
خبر واقعهٔ او ملول گشته پسران او را موافق وصیت سرافراز تقسیم
ترکه و عطاي منصب ساختند - سواي زری که بفرزندان تقسیم
نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط درآمد - سید محمد و
سید محمود هردو پسر کلان را هزاري هزار سوار و عبد النبي پسر
خرد را به پانصدي سرافرازي دادند - و شایسته خان را از اله آباد
تغییر نموده بصوبه داري مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و پنج هجري

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و
پنج هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید -
اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته
مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار
دو اسپه و سه اسپه سرافرازي یافت - سیادت خان برادر او را باو
تعین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطني و استعداد
ظاهري او دلنشین پادشاه جوهر شناس قدردان گردیده بود از تغییر
اسلام خان بپایهٔ وزارت‌کل و عطاي خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافهٔ هزاري پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاري هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعده که اصالت خان نزد امير الامرا عليمردان خان رسيد براى سرانجام گرد آوري لشكر و اذوقه و تعيين امرا بجهت هموار نمودن راهها پرداخت - و امراي ديگر نيز پيهم بكابل رسيدند - درين ضمن تهانه دار غوربند باسم خليل بيگ آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامهٔ نفاق و لشكر كشي و ازبک کشي ميان پدر و پسران يعني عبد العزيز خان و سبحان قليخان و نذر محمد خان بميان آمده - و حارس قلعهٔ کهمرد که قلعهٔ سرحدي است بكمک جمعي که همراه سبحان قليخان که از طرف عبد العزيز خان براي تسخير حصار شادمان آمده بودند رفته قلعهٔ مذكور خالي ست اگر لشكري همراه من دهند بمدد اقبال لايزال پادشاه عدو مال به تسخير مى آرم - عليمردان خان سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداري فرهاد غلام خويش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت صدق خبر مذكور به تسخير قلعه پرداخته حقيقت پيهم بر نگارد والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خليل بيگ بكهمرد رسيده خواستند بمحاصره پردازند قلعه‌نشينان از دبدبهٔ آمدن فوج هندوستان محصور ناگشته از قلعه بر آمده راه فرار اختيار نمودند - و خليل بيگ و فرهاد بى آنکه شمشير از غلاف بر آيد و يا تير در خانهٔ کمان جاگيرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گراني و كميابى كاه و غله اصلا ذخيره در قلعه نمانده بود و خليل بيگ و فرهاد بگمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مانده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه
نخواهد پرداخت و از نا کرده کاري و عدم تجربه در استحکام
برج و باره و گرد آوري ذخيرهٔ قلعهٔ تازه بتسخير در آمده نپرداخته
و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبيرهٔ مبارز خان
را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت
و تاراج اطراف و گرد آوري ذخيره گرديد - امير الامرا که در انتظار
امراي کومکي روز ميشمرد بعد رسيدن خبر تسخير قلعه از
راه دور بيني اصالت خان را پيشتر روانه ساخت که خود را
بغوربند رسانده از آمدن ازبکيه براي خلاصي قلعه گوش بر آواز
باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقيقت بر نگارد - و بعد از روانه
ساختن اصالت خان خود نيز از غلبهٔ وسواس خام کاري خليل بيگ
و فرهاد انتظار کومك نکشيده روانه شده بطريق ايلغار باصالت
خان پيوست - همان روز خبر رسيد که فوج ازبکيه آخر شب غافل
داخل قلعهٔ کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب
غفلت بود از آوازهٔ رسيدن ازبکان از خواب برجسته خود را به پناه
چاه خالي غله رساند جمع کثير را کشته و زخمي ساخته باز راه
صحرا گرفتند - امير الامرا از شنيدن اين خبر اصالت خان را با فوج
شايسته بمدد قلعه بتعجيل تمام روانه ساخت و خود نيز پاشنه کوب
روانه شد - دو سه منزل قطع نا نموده خبر شنيد که قلعه بتصرف
ازبکيه در آمد و قلعه دار زخمي گشته با بعضي همراهان عريان
و پيادهٔ بحال تباه خود را بفوج پادشاهي رساند امير الامرا خواست
که فوجها بدرها تعين و روانه نمايد - درين ضمن خبر رسيدن فوجهاي

نذر محمد خان برسر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر
امیر الامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند
و گفتند که از درها زیاده از یک دو سوار پهلوي هم نمی تواند
گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هرجا که گذشتند
تهانه قائم باید گذاشت و هنوز امراي کومکي نرسیده اند از خود
فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال
بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید
بست و از راه بنجشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر
خان و چند امراي دیگر کومکي رسیدند - بعده که چند منزل قطع
نمودند دولت بیگ تهانه دار بنجشیر با جماعهٔ که ازان راه خبرداشتند
رسیده ظاهر ساخت که ازین راه عبور نمودن متعذر است اگرچه
جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان
و بهیر و اسباب و اثقال گذشتن بسیار اشکال دارد - و از آبها مقابل
هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن
ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقهٔ راه طی مسافت نمیتوان
نمود - و حال ستوران که از گراني وکمیابي کاه بجز پوست واستخوان
نمانده معلوم - دربرف و سرما هرجا افتادند برنخواهند خاست -
و برسپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار
ازین راههاي خطرناک عبور توان نمود - امیر الامرا گوش بحرفها
نه‌نموده مصلحت کاردان دیدکه دو هزار سوار انتخابي کار آزمودهٔ
کارزار دیده بسرداري یکي از بندهاي سخت جان کار طلب
اسپ قمچي که اذوقهٔ چند روزه موافق قوت لایموت بر بشت

خود و اسپان توانند بر داشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار
سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بنواح بدخشان
تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند -
درین صورت اغلب که بعضي الوسهای آن ولایت نیز رجوع
آورده رفیق گردند و سرداري آنرا اصالت خان ازراه کارطلبي بعهدهٔ
خود گرفت - فرمود که اذوقهٔ هفت هشت روزه که در صورت ضرور
بکار دو هفته آید بر داشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت
و هشت روز بمنزل پنجشیر وگل بهار رسیدند وآن قدر اسپ وگاو وگوسفند
غنیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر
گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبار زان رزم جوهر طرف تاخته
خرابي بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن ونمودار گشتن ازبکیه
مراجعت نمودند - بعدهٔکه حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن
و چنان یلغاروتاخت نمودن اصالت خان بعرض رسید خلاف مرضي
پادشاه بظهورآمد - درین ماده پارهٔ نصیحت شفقت آمیز بامیرالامرا
و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ
تراشان و بیل داران وتبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره
روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاري
تمام بامصالح توپخانه دران نواح و درها بسر برده سرراه از بکیه
داشته باشند - چون راجه جگت سنگه باظهار تهوري وکار طلبي بعرض
رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرصهٔ ظهور آرد
و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست
مذکور نمودند بمیان حضرت ادعای اورا پسند نمودهٔ حکم فرمودند

که عرض لشکر او ازروي تقدیر بقید اسم نویسي بطریق موجودات
بگیرند بعد ملاحظهٔ موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار
بندوقچي زیاد آمد مواجب آن از راه قدر داني نقد از خزانهٔ
سرکار دهاندند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران
جان نثار کار طلب آن عهد - بهرحال راجه بخدمت ماموره روانه
گردیده چون از کتل هندوکش گذشت فوج خود را دو جوق
ساخته جمعیت نصف همراه بهاو سنگه پسر خود داده هراول نمود -
چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلان‌تران و
کدخدایان آن‌سر زمین که سوختهٔ بیداد از بکان خونخوار جفا کار
مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات
به راجه صلاح دادند که اگر قلعهٔ بطریق حصار درین سرحد ساخته
شود از مایان چنان خدمت بظهور آید که باعث مجرای راجه و
و مایان گردد - و رهنموني آنجماعه در دل راجه نقش پذیر گردید - ازانکه
راجه از شجاعان صاحبراي گفته مي‌شد دانست که در تیاری
حصار خشت و سنگ فرصت زیاد مطلوب است و چوبهای کلان
دران کوهها بسیار بهم‌میرسد و درودگران جلد دست باخود داشت
و زمیداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابین
راه سراب و اندراب بنای حصار قلعهٔ چوبی گذاشته برجها از
سنگ و گل قرار داده اول خود شریک کارگردید و باطاعت و رفاقت
راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تیشه بدست گرفته رفیق
نجار و گلکار گشته حصاری که در یکسال اتمام آن متعذر مي نمود
در فرصت یک ماه تیار کرده دو چاه عمیق درانجا کنده قریب

دو هزار سوار برقنداز و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکیه بسرداری کفش قلیخان تعین کردهٔ نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلو ریزمي آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردي که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرصهٔ ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار از بکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکیه فوج راجه را طرف درهٔ قلب کشیده برگشته بزدن تیر باز کشتي پا استوار نمودند - راجه هم پاي استوار کم نیاورده باقي فوج خود را طلبیده هم نبرد از بکان گردید بمرتبه نائرهٔ کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هردوطرف کشته و زخمي گردیدند - باوجود نسبت باز بکان را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکیه را از مقابل بر داشته هزیمت دادند و راجه خود را بفتح و نصرت بقلعهٔ نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کومك طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداري علي بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکیه بر تهانهٔ که راجه بر دهنهٔ کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسي ماند که کشته و زخمي نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلافي شوخي آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهلاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سختی جاني بسر برده طی مسافت مینمود - درینولا فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل یخ بستهٔ راجپوتان گردید - درین ضمن از بکان که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختي راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگامهٔ قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فریدون هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلادت وکوشش بود بظهور آورده داد مردانگي داد - و بعد ترددنمایان که جمعي از راجپوتان پکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعهٔ چوبي خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود *

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افگنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهاي پر سنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را برحسن خدمت هزار و پانصدي دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیواني سرکار سهرند بدستور سابق مرخص ساختند *

از واقعهٔ کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه‌دار از حصار چارعنصربي بقا بآن‌جهان شتافت بجاي او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور بارهه بود ازین جهان بروضهٔ جنان انتقال نمود - باعث ملال خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور نبیرهٔ سید خان جهان که بسبب نزاعي که با بني اعمام داشت متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معني خلاف مرضي پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیارند *

غرهٔ ذي قعدهٔ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضهٔ جاوداني رحلت فرمود گویند؟ بعد از واقعهٔ جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت نه نمود و در مجالس شادي باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و در مدت باقي حیات درغم و الم جدائي رفیق آخرت بسر برده در مقبرهٔ که در لاهور پهلوي جنت مکاني براي خویش ساخته بودند مدفون گردید - درخانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع فرزند متولد شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از اصل و اضافه شش هزاري دوهزار سوار سرافرازي دادند - شایسته خان الماس صد و شانزده سرخ(109)فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند - ایلچي نذر محمد خان با نامه و قطعهٔ لعل و سي اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سي هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلچي مرحمت فرمودند *

درین آوان بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحلهٔ عمر بپایان

---

(109) ن - رتي

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنايات سرفوجي و حراست قلعهٔ چوبي ساخته جاي پدر او بدو مفوض داشتند *

آخر ذي الحجه اول اسفندار ماه الهي پادشاه زاده محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پيادهٔ تفنگچي و تير انداز و باندار و توپخانهٔ بيشمار بقصد تسخير بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافهٔ دو هزاري هزار سوار كه از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار باشد و يك لعل آبدار و طرهٔ مرصع مع مرواريد بيش بها و ديگر عنايات مرحمت فرمودند - و امراى نامدار كار زار ديده كار طلب رزم جو را هر اول يمين و يسار مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه عليمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و ميرزا خان و عبد الله خان و شيخ فريد و قطب الدين خان كوكه و ذو القدر خان و ملتفت خان كه همراه هريك هفت اميرنامى تعينات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوى بارهه و از راجپوتان نامدار شيرشكار هراول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لك روپيه و دو هزار اسپ از سركار همراه دادند كه بر وقت بكار بندهاي پادشاهي آيد - و حكم شد كه چون هنوز هواي سرد و وفور برف درهها و راهها باعث تصديع تردد لشكر است امرا در ملك كهكران و حسن ابدال و هرجا علف زار وافر بيابند چند روز توقف نمايند و لشكرها از راه كوتلهاي مختلف بدفعات بگذرند كه بلا تصديع عبور واقع شود - بعد كه مواكب كواكب شمار دركابل فراهم آيند

قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غوربند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعداز مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند *

چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمی آب و گرد آمدن افواج گرانی غله بمرتبهٔ شده که مردم فرزندان خود را می فروشند بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگر خام و پخته در ده جا یعنی دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند . و هرکه هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدر او بدهانند *

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفی رشتهٔ محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامهٔ تهنیت و تعزیت و قدری جواهر و مرصع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچهٔ کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معنی که رو آوردن علی مردان خان بدین درگاه برای حبّ دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علی پسر کلان علیمردان‌خان که در ابتدای شروع تهمت حامدان حسب الطلب بشاه صفی فرستاده بود درج نمودند *

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل

هیجدهم صفر وسط فروردي از دار السلطنت لاهور رایت ظفر اثر طرف دارالملک کابل بر افراشتند - جعفر خان را صوبه دار پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر پیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبرسن روانهٔ کشمیر ساختند - داراشکوه را بعلت عارضهٔ بدني مع اهلیهٔ او در جهانگیر آباد گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه زاده بعد ورود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع‌الاول از پشاور کوچ نمود و چند منزل که طي نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن راهها از برف و هموار نمودن کتلهای دشوار گذار و بستن پلها پیشتر مرحله پیما گردید - غره ربیع الثاني پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهاي آنجا که بدستور ایران ساخته بودند خوش نمودند اما رستهاي بازار را که علیمردان خان موافق دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوي بازار را بطرح متمن بغدادي آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که نقشهٔ نمونهٔ آن نزد مکرمت خان ناظم دهلي که اهتمام قلعهٔ نواحدات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد بعهدهٔ او بود بفرستند - هزار سوار به سعد الله خان اضافه مرحمت شد امام قلي (110) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

---

(110) ن - امام وردي بیگ

اندوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ و فیل و منصب هزاري دوصد سوار عطا فرمودند - وحکم شدکه امرا تاپساق بلخ پنجم حصهٔ تابین بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیادها سه ماهه پیشگي از سرکار بدهند و جمعي که جاگیر دارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیانا منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیر از تاریخ داغ پیشگي باو بدهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زر نقد مساعدت به بندهاي بادشاهي رسانده فارغ سازد *

مثلا شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیم هفت اقلیم خلل عظیم برخیزد بیچاره منصبداران و جاگیر داران که بنام بي نشان گفته مي‌شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچهٔ نان از منصب و جاگیر می یافته باشند کار باقي همه بفقر و فاقه و گدائي و خفت مي گذرد و آنها که نام نقدي برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقهٔ آنها اطلاع واقعي یافته و نظر برچنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجملهٔ طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است که از عهده برآوردن تمنای چندین سالهٔ سوخته دلان گدا پیشه که نام منصبداري برخود گذاشته اند توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي
پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند باز خواست
روز جزا و این زمان بعهدهٔ آن وزیر بي نظیر خواهد بود و سزاولان
پیهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعیین نمودند -
و باخبار نویسان تاکید فرمودند که رویداد بی کم و کاست
مي نوشته باشند - میرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان
ذوالاحترام و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت
گردیده مورد عنایات گردید - بکابل شرف نزول نموده چند روز در
حویلي امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلعه
تشریف آوردند *

الحال عنان کمیت تیز جلو خامه را بذکر تسخیر بدخشان
معطوف می سازد که چون هراول بکتل مسمی بطول که از کتلها
قلب آن سرزمین است رسید منهیان خبر آوردند که یک
کروه پائین کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا
تا بکمر برف دارد سه هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان
شدید محنت دیده تعیین نمودند و چندین هزار مدد گار از دیهات
جمع آوردند و سپاه که برای آساني عبور خود دامنها را بکمر زده
کمر همت برای برف روبي و برف کوبي بسته بودند با هنرمندان
کار شریک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با
چراغان کار میکردند دو سه ذراع که شتر با بار تواند رفت کوچه بدستور
پاک نموده باقي برف را کوبیدند که از بالاي آن لشکر تردد تواند
نمود اما باز کار بیل و بیلدار باقي بود و راجه بتهل داس و

اصالت خان که همواه هراول بودند از اسپان فرود آمده بدره درآمده
مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند و هر لحظه
بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلي از آنها کار گرفته در پاک
و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار
برای دلدهي دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار
میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف
اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر
بهادر خان مع راجها و جمعي دیگر از بهادران ازان کریوه فرود آمدند
و بتفاوت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرهٔ جمادی
الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد
زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات
دران هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر مسرت افزا رسید که
خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان و قندرز می بود
بسبب تاخت و تاراج از بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر
و گوسفند و غله و تمام ما یعرف خانه برعرض و ناموس مردم آنجا
دست تعدي دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعي از سادات
نامي را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود درمانده بود خبر
خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خانه دار
برآمده که خود را نزد پادشاهزاده رساند درین ضمن محمد صدیق
نام نوکر عمدهٔ خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر ارادهٔ ملازمت خود
فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال
رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتي که ادعاي او واقعي باشد

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر و مخصوصان او براي ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا پیش رفته بالاي اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور پادشاه زاده رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت آمیزگرفت و دست اورا گرفته برکنار مسند خودجا داد و باظهار انواع لطف و دلجوئي و خوش خوئي اشک ملالت و عرق کربت از چشم و جبین او پاک نمود و یك قبضهٔ جمدهر مرصع و یك تقوز پارچه و نه اسپ و یک فیل با حوضهٔ نقره از طرف خود و پنجاه هزار روپیه از طرف پادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و هفت تقوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان پرستي روانهٔ حضور ساختند - چون نزدیك حضرت اعلی رسید مرحمت خان را براي مهمانداری و آوردن او تعین فرمودند و همراه او فرمان عنایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یك پالکي و چهار دولي باساز طلا و نقره و بیست تقوز پارچه روانه ساختند و مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل دولت خانه شد بخلوتخانهٔ میمنت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند - خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت برسر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیدهٔ محنت کشیدهٔ او را بانواع مرهم لطف تداوی نمودند و چارقب طلا دوزي و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهول کتارهٔ گران بها با دیگر مرصع آلات عنایت نموده منصب شش هزاري دو هزار سوار و

دو فیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و درحویلي خان دوران کل
ما یحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساخته فرود آوردند *

حاصل کلام فوج پادشاهي کوچ بکوچ طي مراحل میذمودند تا از
مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعهٔ کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود
را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکان
حرکت مذبوحي نموده آخر قرار برفرار دادند - خلیل بیگ را در
قلعهٔ کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن
بسیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله
خان و قلیج خان بعد بتصرف در آوردن قلعها حقیقت بحضور
معروض داشتند و ازبکاني که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان
خود را بقندز رسانده انواع تعدي بحال مال و عیال رعایای مالگذار
باقي مانده مي رساندند - از دبدبهٔ رسیدن مواکب کواکب شمار
قطارقطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قندز چندین
هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچهٔ ستر هم بربدن بعضی
نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم
یک لک خاني و چهار صد درعه پارچهٔ نیمه نمد بآن جماعه
مرحمت فرمودند - درین ضمن نامهٔ حضرت اعلی که بطریق پند
و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن
نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودندکه بعد دریافت مضمون
نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفي
نماند اولا ابتداء تقصیر عمده که ازو سر زده آنست که در ایام شورش
سلطنت جنت مکاني تعدي و بیرحمي که ازان مست بادهٔ

غفلت در خرابي ملک و مال و رعایای سرحد کابل بظهور آمد
تا دور آخرت بر صفحهٔ روزگار ثبت خواهد ماند - بعده که از خواب
غفلت بهوش آمده خواست که از ارسال رسل و رسائل عذر آمیز
التماس عفو جرائم بمیان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود
با وجود این همه اظهار ندامت وخجالت و ادعاي اطاعت آنچه باو
اعلام نموديم در اجرای آن اغماض صريح نمود - چنانچه درباب وقاص
حاجي که پناه بحضرت ما آورده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي درآمده
بود بعد رسیدن حاجي منصور سفیر بزباني پیغام نموديم که فرزندان
و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانه حضور
سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چندان کار و عرصهٔ
زندگاني بر عیال او تنگ نمود که منکوحهٔ او با دختر خود را مسموم
ساخت - و وقاص حاجي از شنیدن آن بیمار گشته بر بستر غم و
غصه همدوش مرگ گردید - سبحان الله از بزرگي و نجابت ذاتي
و رویهٔ خردمندان تا طریقهٔ گمراهان روز ازل این تفاوت دارد که در
ایامي که میر خلیل الله یزدي با پسر خود میرمیران از شاه عباس
آزرده گشته بطریق فرار نزد جنت مکاني آمد و براي طلب
اصالت خان و خلیل الله خان نبیرهای خورد سال که بسبب صغرسن
و تفرقهٔ روزگار با خود نتوانست آورد جنت مکاني مصحوب خان
عالم بشاه عباس نوشت آن زبدهٔ دودمان مصطفوي بر گزیدهٔ
خاندان مرتضوي آنها را با سر انجام ضروري باعزاز تمام روانه ساخت -
و این معني باعث مزید التیام مودت و وداد گردید - وهمچنان بعد
رو آوردن علیمردان خان بایں درگاه که براي محمد علي پسر کلان او

که نزد شاه ایران بطریق یرغمال بود نوشتیم بلاتوقف روانه نمود * ع *

ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

معهذا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب آرد باعانت او کوشیده دست شر ظالمان و شریک دولتان او از و کوتاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم - الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع قدر عنایات سابق و لاحق ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید و ملک بر ومسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشي کابل نزد نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه منزلی سر زمین بلخ است و دوازده کروه نام آب وعلف پیدا نیست رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهاي کم بضاعت شکم پرور هلاک شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسي باحترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که از دست جور پیشگان حق‌ناشناس ناسپاس رهائي خواهم یافت و تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاه‌زادهٔ والاقدر نموده خود را بخدمت پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیري آن کعبه و قبلهٔ مقصود زاد و راحلهٔ کعبة الله حاصل نموده روانهٔ بیت الله گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زباني بالمشافههٔ پادشاه زاده داشت - و محمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر ازبکان خونخوار ضرر جاني و مالي باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه زاده التماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانهٔ شاه مردان (111) رسید نذر محمد خان جوجک بیگ نام ازبک معتمد را نزد بادشاه‌زاده فرستاده التماس دو سه روز مهلت درمیان آورد چون پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعهٔ فراهم آوردن لشکر دانستند آن روز پانزده کروه راه طی نموده دوکروهي بلخ رسیده فرود آمدند و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعي از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بي آنکه از آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمهٔ اصالت خان رسیدند بپادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع مسافت دور و در رسیدن سواري جریده بطریق ایلغار فرش درون خیمه نشده بود پارهٔ درمنزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته اندرون آورده بر سوزني که متصل مسند انداخته بودند اشارهٔ نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام محبت التیام بزبان آورده گفتند که بخان بگویند که از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو مال براي امداد و اعانت آن ذوالاقبال و گوشمال بي ادبان خسران مآل تعین شده که هر گونه امدادي که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

---

(111) ن - آستانهٔ امام *

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت
بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر
جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاهزاده با امیرالامرا
و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم
خان را با قلیج خان مامور نمود که بقلعهٔ بلخ رفته متعرض حال و
احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری
زیردستان و پرداخت حال پرملال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر
گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که
مشتاق صحبت گرامي دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر
دانند آگاهي دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت
داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت
زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معهذا چشم آن داشت که پادشاه
زاده یکسر بخانهٔ او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال نذموده
تهیهٔ ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون
فرود آمدن و تعیین نمودن امر ابرای بندوبست زیاده از سابق بر
ملال خاطر پرملال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذرآمیز داد -
از انکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عار
فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم برخود داده زن و فرزند
را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر
گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده
راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بها داشت
برکمر بسته قدري جواهر و موصع آلات و اشرفي باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامهٔ
مکلف بران پوشیده سبحان قلي و قتلق محمد پسران را با چندي
از بکان و غلامان پخته کار با خود قسمي که شهرت نیابد گرفته وقت
ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادي راه فرار اختیار
نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضهٔ مبارک باد و روانه نمودن
بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بني مختار مشغول گردید
و همه امرا و لشکر در فرح و شادي آنکه بی استعمال تیغ و سنان
پای تخت بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند - و رستم خان و قلیج
خان به نسق ضروري شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان بامردم
جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - وقتي که مردم
پادشاهي خبر دار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یك پهر
زیاده فاصله گذشته بود پادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و
خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تسخیر درآمده
سوار شدن خود و تعیین امراي کلان مصلحت ندانسته بهادر خان
را با اصالت خان و گروهي از نوکران رو شناس خود بطریق
استعجال بتاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ
سنگه و غیره سه سردار راجپوت از راه کارطلبي واظهار فدویت بی آنکه
مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین
آشوب و هنگامهٔ تازه که امراي پادشاهي بضبط اموال آن سرگشته
بادیهٔ حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارهٔ مال
پایمال حادثه و تاراج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه از ازبکیهٔ خون
آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دویم که مردم معتمد برای گرد آوري مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعین شدند - و خزانه وجواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غرهٔ جمادي الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و دناءت طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطهٔ سررشته دار جواهرخانه و توشك خانه و کارخانجات و مکالید صناديق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از ان جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدري که توانست با خود برد *

القصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیرهٔ ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر برسر از واج و دیگر وابستهای او تعین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهي که بخاني نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهي داد و ستد مي شود بضبط مي آمد از انجمله شصت لک شاهي حاصل بلخ باقي از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدي پسران نذر محمد خان بجاي رسیده بود که از قلعهٔ بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکرکشي چه رسد اما آنچه از تعدي وظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکافات آنرا دید و کشید * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت ماوراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلي خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعي در آبادي ملک نموده در افزوني محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق روبهٔ سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد زود بباد فنا درداد بعمل آورد

* بیت *

اگر بایدت شوکت سروري * دل زیر دستان بدست آوري

اگر بایدت دولت و عزو ناز * باحسان دل دوستان جمع ساز

وجه تسمیهٔ ماوراء النهر که از توران جدا مي نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب کلان باسم جیحون که آمون نیز نامند درمیان است دو امیر عمدهٔ آن ملک که دیوان بیگي یعني وزیر و اتالیق که بجاي وکیل مطلق باشد میباشند مواجب آنها از سه لک خاني که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمی باشد و نوکران عمدهٔ دیگر برین قیاس *

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجري

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه وشش بآئین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گرفت

و درهمان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بغی مختار از نزد پادشاه زاده محمد مرادبخش با کلید و مژدهٔ فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ایلغار رسیده باعث عیش دو بالا گردید - منصور حاجي که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و دریغولا حراست یکی از قلعهای سرحد باو تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار رسوخیت و طلب قلعهدار و ارادهٔ ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبردار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاهزاده و امیرالامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسي بهرهٔ داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافهٔ پانصدي مفتخر گردید ●

کلمهٔ چند از حادثات آوارگي نذر محمد خان و جمعي که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعي از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلادت خود بي اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کوبان طي مسافت دشت پروحشت مي نمودند - اما ازانکه روزی که بر آمدند هفده هیجده کروه زمین ریگ بوم طی نموده جائي افتادند که در شب تار راه گم کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند انکه راه رفتند نشان از جاده وآب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظهٔ انتشار و نمودار گردیدن از بکیه شب و روز آرام خورد و خواب برآنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعي بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه باثر آبادي رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبك با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظهٔ تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگي واتالیق و ابراهیم بکاول و محمد امین کتاب دار باو مانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعده که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بفوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه یکبارگي نمودار شده بخانهٔ کمان در آمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان وتفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولهٔ جان ستان تزلزل تمام در فوج از بکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعي از هردو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضي از بکان که در جنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرأت مي نمودند قتیل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترک رفاقت نمودند - و آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روز بیکسي او مانده بودند مع غلامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضي مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلي خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخود گرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهي تاآخر روز تعاقب نموده شب در هشترخان(112) فرود آمدند و اسپ و شتر وگوسفند بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردید مي انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداري کل افواج سابق و حال پادشاهي برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق که درین ضمن از تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنموني بعضي هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

---

(112) ن - شیرخان •

سرداري اين ملك نو مفتوح و فوج بديگري مقرر شود بنده را طلب حضور نمايند - بعد عرض برخاطر پادشاه گراني نمود - درجواب فرمان صادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هر گاه از فضل واهب بی منت ملك بلخ و بدخشان بتسخير در آيد بآن نور چشم عنايت خواهم نمود - الحال که از عنايت ايزد متعال آرزوي ديرينهٔ اين خاندان برآمده هنوز که نسق قلعجات و آبادي ملك ويران گشته و تسلي رعاياي دل شکسته و تعيين حکام و اهتمام تهانه بندي صورت نگرفته اين ارادهٔ بيجا باعث زياده افسرده ساختن دلهاي تباه رعايا و سپاه و همه سکنهٔ آنجا خواهد گرديد - خصوص چغتهٔ اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا اين آرزوي دل مي خواستند نهايت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درين است که چند گاه بعيش و عشرت در انجا فرمان فرمائي نمايد - باوجود رسيدن اين جواب عنايت آمير عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسيدن جواب استعفا خليل الله خان را بلخ سپردهٔ پيشخانه را بيرون زدن فرمود - از ظهور اين نافرماني نهايت باعث مزيد گراني خاطر پادشاه گرديد - و پادشاه زاده را بتغيير منصب و جاگير معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجيل تمام خود را رسانيده اگر تواند پادشاه زاده را به پيغام نصيحت آميز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدايت باز آرد - و در صورتيکه داند حرف شنو نيست اصلا بديدن او نرفته امرا را نيز از مجراي او ممنوع سازد - و در تسلي و جذب قلوب شرفا و اعيان آن ديار کوشيده رعايا را استمالت نموده از دست اندازي

زبردستان مامون سازد - و بهادر خان داود زئي را براي تاديب زبردستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را براي پرداخت و نسق مالي در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نمايد كه نظر بر آباد ساختن ملك و پرداخت رعايا هردو باتفاق بي نفاق در سرانجام كارها كوشند و اگر نجابت خان كه في الحقيقت وارث ملك است خواهش حكومت و ماندن آن ولايت داشته باشد باختيار او واگذارد - و رستم خان را باندجو (113) و قليج را ببدخشان مقرر سازد و از بندهاي معتبر بركان لعل برگمارد - و برعايا آنچه تقاوي مطلوب باشد داده در آبادي ملك و يران كوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احديان پيشگي رسانده سرگرم جان فشاني سازد - و ديگر نصائح و ارشاد براي جاري ساختن سكهٔ روپيه و برانداختن رواج شاهي و غيره نمودند - و فرمودند كه حقيقت را پيهم برنگارد - و منصور حاجي همان روز كه آمده ملازمت نمود بمنصب دو هزاري هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گرديد - بامير الامرا حكم رفت كه بعد رسيدن علامي سعدالله خان ببلخ خود را بقندز براي تنبيه ازبكان رسانده بعد گوشمال دادن آن بدسگالان بكابل تعلقهٔ صوبهٔ خود مراجعت نمايد - و بيست و پنج لك روپيه براي سپاه متعينهٔ بلخ روانه نمودند - و سعد الله خان خود را به پانزده روز به بلخ رساند - اول پادشاه زاده را پيغام نصيحت آميز رسانيد چون مفيد نيفتاد بامرا حكم رساند كه بخانه و بمجراي پادشاه زاده نروند - و در همه باب موافق

---

(113) ن - اندخو *

حكم كار فرما گرديد - و در اجراي سكهٔ روپيه و اشرفي و برانداختن
رواج خاني كه از مس مغشوش مسكوك مي ساختند و بوزن نقره
داد و ستدمي نمودند بموجب حكم تاكيد تهديد آميز بسيار بكار
برد - و همگي بيست و پنجروز در انجا مانده آنچه ازان مجموعهٔ
كمالات و كارداني موافق ارشاد حضور پرداخت ملك و گرد آوري
رعاياي متفرقه بظهور آمده بتفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام
منجر ميگردد - و راجه روپ سنگه را كه پادشاهزاده در قندز گذاشته بود
و جمعي از قوم ازبكان كه بالمانيان زبان زد بودند بارادهٔ گذشتن از آب
آمون كه سد راه آن طائفهٔ بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم
آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمايان نموده باوجود بكار آمدن
مردم بسيار و مكرر غالب و مغلوب گرديدن طرفين كه محاربات
صعب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزيمت داده تا رسيدن امير
الامرا كه بموجب حكم خود را رسانده بتاديب آن گروه بد عاقبت
پرداخت كار زار هاي رستمانه از راجه بظهور آمد - و در كولاب نيز
خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثاني خواندند - و طرف اندجو نائرهٔ
فساد المانيان خون خوار مردم آزار بلند گرديد - و بآب شمشير آبدار
بهادران رزم جو فرونشست - آنچه در ايام شورش فساد ازبكيه و المانيان
بدنهاد دون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است -
اگر بتحرير عشر عشير آن پردازد سر رشتهٔ اختصار از انتظام
مي افتد - حاصل كلام از طرفين كوشش و كشش بسيار برروي كار
آمد - و چندين هزار المانيان زير تيغ آمدند - و آن بد نژادان نيز در
خون ريزي كمي ننمودند . و پادشاه زاده بحضور روانه گرديد *

بعده بعرض رسید که نذرمحمد خان بایران روآورده میر عزیز نام را که سابق نزد نذرمحمد خان بسفارت رفته بود مع نامهٔ شفقت آمیز مملو از نصائح انشا کردهٔ سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیهٔ ناکامي روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگرچه ارادهٔ لشکر فرستادن ما بآن دیار بجز آن نبود که از بکان فتنه جو و المانیان زشت خو را که در همه اکناف و اطراف بلاد عالم از رویهٔ ناهنجاري و جور و خون خواري و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقي مي جویند تنبیه نموده آن دیار موروثي آن فرازندهٔ مسند عز و تمکین را با وجود ظهور تقصیرات بروي بحال داشته فوجي برای امداد و اعانت او در بدخشان گذاشته پاي تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش باخته برهنمائي بدخواهان و محض وهم مرحله پیماي آن سمت گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکي از معتمدان خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را باحتیاط سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حالت هر یکي مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد ازانکه میر عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفاهان رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلچي که نزد شاه میرفت باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا مزاجي چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغي که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان درانجا مانده حقیقت بحضور برنگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضهٔ میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای صائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست وپنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه‌دار غور روانه ساختند که بابیست و پنج‌لک روپیهٔ سابق بسپاه رساند - پادشاهزاده محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پیشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بندهای پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هردو پسر و رستم خان پسرخسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب زردوزی و جیغه و خنجر مرصع و پهول کتاره و دو اسپ خاصه و فیل و منصب پنجهزاری هزارسوار ویک لک شاهی مفتخر ساختند - عبدالرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیهٔ هریک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاهزاده دارا شکوه سپردند و زوجه ودختران نذر محمد خان را بیگم صاحب نزد خود طلبیده بلطف بی پایان گرد کربت از چهرهٔ آنها رفته هریک را خلعت و زیور عطا فرموده برای هرکدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هرجا که نذر محمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بتاکید طلبیدند و صوبهٔ بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبهٔ گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نواز

خان را از تغییر شایسته خان صوبهٔ مالوا داده سرکار جونپور از تغییر شه نواز خان بمیرزا حسن صفوي عطا فرمودند - سعد الله خان از بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافهٔ هزار سوار که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید *

نهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند - به سعد الله خان فرمودند که نامهٔ اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضهٔ شمشیر مرصع مرصع پرتلهٔ گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جملهٔ مرصع آلات و جواهرخانهٔ او همان ضرورةً قابل ارسال بود وآنهم اصل ازجملهٔ فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح گشته مصحوب ارسلان بیگ روانهٔ ایران ساختند - فقرهٔ چند منجملهٔ مضمون آن نامه بنگارش می آید *

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید که فرقهٔ طاغیهٔ خاطیهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده پا از جادهٔ انقیاد والي خود بیرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر اداهاي ناهنجار و بي اعتدالي دور از کار گشته اند - و ضعفاي آن اماکن و غرباي آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجاي رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قرة العين رسالتند و بضعهٔ بتول زهرا و فلذهٔ بطحا که محبت
ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهي و مژده ابلاغ احکام الهي است جمعي
کثیر و غفیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - ازانجا که باقتضاي
حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین
نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود آرزاني
داشته و داد دهي مظلومان و فریاد رسي ستم رسیدگان بر ذمهٔ
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویت
و عزیمت حقیقت سریرت هیجدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و
الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعناني ظفر و
همرکابي نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دولت و اقبال
دار الملک مجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
ربیع الثاني بمبارکي و نصرت قرین فتح و فیروزي گردیده دار الملک
مسطور از پرتو ماهیچهٔ اعلام لامعه فروغ تازه یافت - ازانجاکه لشکرگران
بیکران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانهٔ سنگین و خزانهٔ خارج
از قیاس و تخمین بسرداري فرزند سعادتمند کامگار مؤید منصور
بختیار قرهٔ باصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت نور حدیقهٔ شوکت
ثمرهٔ دوحهٔ جلادت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم
با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و درههاي بیمناک و
بسیاري کریوه و مغاک دشوار گذار بود در گذر طول برف بمرتبهٔ که
نظر تند در عبور آن کندي مي نمود بیلداران چابک دست و گوله

اندازان چالاک و چست مع مبارزان نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان فیروزي آثار سبقت اندیش که جانبازي در راه خدیو حقیقي و خداوند مجازي سرمایهٔ حصول سعادت نشأتین دانند و معرکهٔ رزم را در تقدیم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناشند راهي را که چون صراط باریک بنیاد ودقیق بود خبرنکرده و انتظار نبرده برف را بجمدهر وخنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و لشکر ظفراثر قلعهٔ قندز را که حاکم نشین بود و قلعهٔ کهمرد را سر سواري مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد پادشاهزادهٔ عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه بلخ گردید از بکیه تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع اطراف ره سپرد وادي فرار گشته آنروي آب آموں رفتند - نذر محمد خان که نه راي ستیز و نه طاقت محصون گردیدن داشت درحینی که پادشاه زاده با عساکر فیروزی اثر بنواحي بلخ رسید پسران خود را بوسم پذیرهٔ آن نو باوهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواهش طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک نموده به تسلي و دلدهي و دلداري کوشیده آنها را رخصت انصراف پیش پدر داد - اما فرداي آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بیجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته و سبحانقلي و
قتلق پسوان را كه دران وقت حاضر بودند همراه گرفته ديگرانرا
بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسيمه وار با معدود چند
از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پيداست كه آن نقاوهٔ دودمان
اصلاب طيبين و سلالهٔ اسلاف طاهرين چنانچه مهين برادرش را
باعزاز رخصت حرمين شريفين نموده بودند خان مشقت ديدهٔ تعب
كشيده را نيز كه خواهان اين سعادت است باحترام تمام دستوري طواف
اما كن متبركه خواهند داد - هزار شكر كارساز بنده نواز كه تدبيرات
اين نيازمند درگاه را بتقديرات خويش موافقت بخشيد - الله تعالي
چنانچهٔ اين فتح نمايان را كه كارنامهٔ پادشاهان روزگار است برين
نيازمند مبارك گردانيد فتح سمرقند و بخارا را نيز نصيب گرداند
آمين رب العالمين *

بعد رخصت ارسلان بيگ كوچ بكوچ متوجه دارالسلطنت
شدند - مبلغ ده لك روپيه روانهٔ غوربند نمودند - اوائل رمضان
از آب نيلاب عبور واقع شد - محمد محسن كرماني كه از ملازمان عمدهٔ
جاني خان قورچي باشي ايران بود بعد از قتل جاني خان از اصفهان
آمده ملازمت نمود - بعطاي شش هزار روپيه و خلعت و اسپ
سرافرزي يافت - مبلغ بيست لك روپيه روانهٔ كابل ساختند - اعظم
خان كه بموجب حكم در كشمير مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط
شوال بحوالي دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپيه بخسرو و بهرام
و بيست و پنجهزار روپيه بديگر پسران نذر محمد خان مرحمت
نمودند - و يك فيل با زين نقره و ده هزار روپيه بمحمد بديع پسر

خسرو عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب دوازده هزاری ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت هزار سوار بحال نمودند - شکر النسا بیگم عمهٔ حضرت از اکبرآباد برای تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود و بعطای ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوازده هزاری ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاص بازین طلا و مینا مع دویست اسپ از طویلهٔ دویم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته - وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز بگذارند و در ماه اردی بهشت از آنجا روانهٔ بلخ گردد - بعرض رسید که راجه رای سنگه و غیره جمعی بیحکم از بلخ برخاسته آمده‌اند حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخود ببرد - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند که پادشاه زاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه برای مدد خرچ سپاه بلخ روانهٔ پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتلها بگذرانند - بتعداد امرائی که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند نپرداخته بتحریر دیگر مدعامی پردازد - سی هزار روپیه بمستحقان قحط دیده رساندند - پادشاه زاده محمد شجاع را تا رسیده هزار سوار

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپیه را جواهر و لک روپیه را دیگر اجناس گذراند از جملهٔ آن جواهر لک روپیه قبول افتاد - میرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عنایت فرمودند •

محار باتي که میان منصوبان پادشاهي و ازبکیه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملي بتحریر آن مي پردازد - مکرر حقیقت فساد عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسید که براي تسخیر بلخ از مور و ملخ زیاد لشکر فراهم آورده و ازبکیه و المانیان که سیوم و چهارم حصه ان علوفه دار باقي لوت (114) خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانیان دد سیرت بر سر قلعه دار ان تازه بتسخیر درآمده وقت بیوقت تاخته و غافل ریخته جمع کثیر را بقتل آورده نزدیک بود که قلعهارا باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر یافته بگوشمال آن جماعهٔ بدسگال خود را رسانده و دیگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پژوه بحال رعایا بل بامرای آن ضلع رسیده از ملاحظهٔ اطناب سخن بتحریر آن نمي پردازد - اما کلمهٔ چند از حسب و نسب و افعال و اطوار آن قوم بدسگال مي نگارد - گویند المانیان فرقهٔ اند از قزاقان از بکیه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفهٔ ناهنجار باطوار آدم نمیماند جمعي اند از نسناس صورتان حق ناشناس که دائم کار آن جماعهٔ دد نژاد بدنهاد اندوختن مال و زر و

---

(114) ن - و المانیان علوفه دار و لوت مار خونخوار الخ

وبال است و همیشه شیوهٔ این طائفهٔ ضلالت پیشه خونریزي و فتنه انگیزي وراه بیداد سپردن و اندوختهٔ هرکه بدست آید بطریق سفاکي و بیباکي بدستور قطاع الطریق بدست آوردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهمرساندن است - و براي یغماي یابوي نیم مرده چندین بهادر خون آشام برهمدیگر سبقت نموده برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایهٔ اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جملهٔ صفات شجاعت مي شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طي مي نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذر فراغت مي توانند نمود - بهترین غذاي شان خون اسپ و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچهٔ گوشت بو گرفته یا چار پاي نیم مرده بدست آید بدان تنعم مي نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بغنیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه کروه مي دوند و از آب آمو که درياي خون خوار آدم رباست بسرعت هرچه تمام تر گذشتن کار بازیچهٔ سرسري دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند - باقي اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر صفر المظفر بهمعناني ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند - سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضهٔ

اهلیه رفاقت نتوانست نمود درلاهور گذاشتند - بعرض رسیدکه حکیم
تقرب خان نود سال از مرحلهٔ عمرطی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازهٔ بلخ
فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین
کهچواهه تهانه دار نواح آن ضلع آخرشب رسیدند اوگر سین بتهیهٔ
سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله ومقاتلهٔ آن جماعه پرداخت و تاسه روز کار زار صعب
روي داد و جمعي از راجپوتان و بندهاي بادشاهي بکار آمدند و از
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستادهٔ بهادر
خان بکومك رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا خبردار شدن و فوج تعین نمودن بهادر خان اسپ و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر
فوج تعین کردهٔ بهادر خان بسرداري نیك نام خان که با دوهزار
سوار تعاقب نموده بود رسید بعد مقابله جمعي ازان گروه طعمهٔ
تیغ و تیر و سنان گشته باقي رو بفرار آوردند - نیك نام خان که
غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسپان و
چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکي
شب بعد هزیمت دادن آن جماعه دران مکان فرود آمد - المانیان
اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشتهٔ خود
یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

مبارزان شیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازي برروي کار آوردند و جمعي از هردو طرف کشته و زخمي شدند - آخر کار المانیان ره نورد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جملۀ کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت پادشاه زاده آمده در جرگۀ بندهاي پادشاهي داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود مي پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازۀ بلخ آویختند - همچنان در حوالي بدخشان جمعي از المانیان خود را رسانده مواشي و چارپاي بسیار رعایا و سپاه از چراگاه گرفته راهي گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمانه بران گروه غالب آمده بسیاري را بقتل رسانده مواشي را برگرداند *

دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نائرۀ کارزار اشتعال داشت و کار بجائي رسید که نزدیک بود که قلعۀ بدخشان بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیچ خان داد جانبازي دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضي راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیچ خان که براي خوید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بردن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامتداد کشید - تفصیل آن خالي از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامیدن نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظهٔ رسیدن فوج دیگر بمدد بلابه و مداحي پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند - درین ضمن باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبي که بشهر می آمد بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهادران رزم آزموده کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند - تاآنکه از اطراف کومك پادشاهي رسید و مفسدان بدمآل رو بفرار آوردند ٭

دیگر از جملهٔ سوانحي که در غور بر شاه بیگ خان دوباره رو داده و بتحریک خواجه کلان و قاضي تیمور که از اعیان غور بودند و با مخالفان باقامه و پیغام همداستان شده فوج بر سر شاه بیگ خان طلبیدند و بخیهٔ آنها بر روي کار افتاد و آخر همهٔ آنها بمکافات روبکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای پادشاهي آمده رسیده اگر بذکر آن پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد لهذا بتحریر باقي احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد ٭

چون نذر محمد خان همراه قتلق پسر و چندي از ازبکان و غلامان رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیرهٔ نذر محمد خان با چند امیر مثل یادگار قلي و عاشور قلي و غیره دوازده نفر سردار و سه صد سوار در راه بدو پیوستند بهمراهي آنها به بلدهٔ حاکم نشین مرو رسیده هفتهٔ آنجا توقف ورزیده ازانجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه
ایران طریقهٔ استقبال و مهمان پرسي که با برادر کلان او نموده بودند
در بارهٔ او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضي قلي خان ناظم مشهد
اطلاع یافته جمعي از قزلباش را فرستاده درخانهٔ او کشک نشاند لهذا
خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام
تعلقهٔ عراق رسید شاه عباس محمد علي بیگ را که سابق بسفارت
هندوستان آمده بود بمهمان داري او مع نقد و جنس روانه نمود -
بعد رسیدن محمد علي بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه
خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مازندران و وزیر و داماد
شاه مي شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویهٔ مهمان نوازي
یک کروه پانداز اول پارچهٔ رنگین و چهینت بعده قطني و دارائي
و نیلک و مشجر و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه
است پارچهای پای انداز را بطریق قنات بهم دوخته از نظر گذرانده
بتوشک خانه حواله مي نمایند اما در ایران پاي انداز را بطریق واقعي
نموده بشاطرباشي و عمله وفعلهٔ سواري انعام میفرمایند - نذر محمد خان
فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازهٔ شهر رسید
شاه خود استقبال نموده باعزازي که مخصوص خاندان آن دودمان
و برگزیدهٔ سلسلهٔ صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقهٔ
مسافر پرستي بجا مي آرند درخورده بباغ متصل شهر که براي او
قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز
همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانهٔ خود رفت و
نذر محمد خان را مکاني که براي او مقرر کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانهٔ خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و ازبکان نمک بحرام و شکوهٔ پسر بدانجام وسرگذشت خود ظاهرساخت وخواهش کمک بمیان آورد - شاه در جواب بتسلي پیش آمد - دریں ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از بکیه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کومک و نصرت از باري تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضیافت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجاي پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان نموده بخانهٔ خودرفته بتمارض یاعارضهٔ واقعي خانه نشین شد - بعده که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بي ادبانه با شاه سلوک نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتي که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان نا خوانده هدیهٔ خداست والا این مرد سودائي مزاج چنان سلوک مرعي میدارد که پنداري من بدر خانهٔ او باحتیاج رفته ام - باوجود از وضع نا محمود او که روز بروز برخاطر شاه نگراني مي‌نمود در توجه و رویهٔ مهمانداري شاه قصور راه نیافت تاآنکه نذر محمد خان محمد

علي بيگ مهماندار را طلبيده پيغام شكوه آميز بميان آورده گفت من براي خوردن طعام و سير چراغان نمودن نيامده ام چشم اعانت و مدد تنبيه پسر غدار و ازبكان ناهنجار و برآوردن فوج هندوستان داشتم حالا كه شاه بحال من نمي پردازد ارادهٔ بيت الله دارم و ميخواهم كه شاه مرا ماذون سازد كه مشت استخوان خود را بآن مكان متبرك برسانم شاه در جواب گفت كه هنوز از شما گرد راه تكان نيافتهٔ و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و تفرج عمارات و كشتكار طبع را بحال آرند و باهم صحبت بداريم بعده موافق ادعاي خاطرشمابعمل خواهدآمد نذرمحمدر خان در جواب گفت كه زياده برين صبر نميتوانم نمود و چارهٔ كار بجز اختيار نمودن سفرحجاز ندارم - پادشاه خليفه سلطان را براي تسلي و دلداري خان سماجت نشان فرستاد و نذرمحمد خان همان جوابهاي درشت داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند كه شمارا رضامندي شاه ضرور است در صورت ارادهٔ سفر بيت الله نيز برخصت شاه روانه شويد خان در جواب بيدماغانه گفت كه من در بند رضاي كسي نيستم فردا روانه مي شوم - و روز ديگر كه زياده از دو هفته از رسيدن نذر محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي كه وقت آمدن نذرمحمد خان و شاه همنمك گشته بودند فرود آمد - دويم آن روز شاه خليفه سلطان را باديگر اركان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج فرستاده دلداريها نمود و روز ديگر خود تشريف آورده آنچه شرط دلداري و سلوك بود بجا آورده دوازده هزار تومان كه چهار لک روپيه باشد نقد و قدري جنس مرواريد و زربفت و غيره كه از هزار

تومان زیاده قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (115) را با جمعیت
شایشته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کومک
مقرري آن سر زمین نوشته داده مرخص ساخت - ندر محمد خان
بسارو خان گفت که بسبب عارضهٔ بدني مزاج من سرمای این ملک را
بر نمیدارد بنابران براه مازندران که گرم سیراست خودم خواهم رفت -
شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته بااسباب زیادتي بمشهد رفته
انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبیرهٔ خود
را همراه گرفته جریده براه استر آباد از بسطام سر بر آوردهٔ بمشهد
رسیده بسارو خان که قبل از و رسیده بود در خورده گفت من براه
مرو میروم بسبب کمي آب عبور ما و شما با لشکرازان راه خالي از
تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باقش (116) خراسان فراهم آورده
انتظار نوشتهٔ من کشیده هرجا بنویسم خود را برسانید - و بعد
توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیرهٔ برآمده چون بمرو رسید
از راهٔ بدخلقي و سودا مزاجي با علي قلي خان حاکم مرو صحبت
موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمرو داخل ناشده بالا
بالا روانه گردیده چهار فرسخي مرو فرود آمد - و چندی مقام نمودن
ضرور گردید - درین ضمن کفش قلیخان (117) که از امرای نامي و هوا خواه
او گفته میشد باصد دو صد سوار رسیده گفت که روس ازبکان

(115) ن - سارو خان *

(116) در بادشاهنامه هرأة نوشته *

(117) در بادشاهنامه کفش قلماق نوشته *

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس حال بسیار نموده اند زنهار حرف و نوشتهٔ آنهارا مقرون بصدق ندانسته فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفهٔ بدسگال واقعي باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعهٔ میمنه رسانده اول بتسخیر آن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه محاصره نمودند کاري نکشود و باز خود را رسانده کدو جهد تمام بکار برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر حصار که سه نقب را محصوران پي برده فتیلهٔ باروت را دزدیدند ویک نقب را آتش دادند و بیست و پنج درعهٔ دیوار پرید - چون در همان اوان فوج پادشاهي تعین نموده بهادر خان بمدد قلعه‌دار رسید شادمان بیگ قلعه‌دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت یورش برانها تاخت و حملهاي نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت بلکه نذر محمد خان باجمعي زخمي گردید - درین ضمن خبر رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناکامي از پاي قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادرخان باستقبال پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلغار بپاي تخت بلخ برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

نمایند وتسخیر بلخ بآساني میسر اید - نذرمحمد خان ابتداء گوش بایں مصلحت خام نداد اخر کار قرار بران یافت که قتلق محمد پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغار باراده تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتلق محمد بمدد و کومک هوا خواهان اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد روانه شدن باز رایها برگشت و همدمان گفتند درینوقت پسر خود را با جمعیت بامید از بکان مناقق پیشه از خود جدا ساختن از آئین خرد دورست اغلب که قتلق محمد را همان همراهان از راه پیش برده وسیلهٔ پیش آمد ترقي خود دانسته اورا بخوشي و ناخوشي تحفهٔ راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد پادشازاده محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذرمحمد خان نیزازین کلمات هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و خواجه عابد نام را که همدم و همراز پدر و پسر بود براي برگرداندن قتلق محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتلق محمد رسید و همراهان او برین معني اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از نذر محمد خان رو تافته از برگشتگي طالع هردم وسواس و هواس تازه در دل او راه مي یابد و هر لحظه فکر و اندیشهٔ باطل در خاطر میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده شریک دولت و گنج بي رنج او باشند قتلق محمد این مصلحت را بگوش پند نیوش شنیده همراهان را در مراجعت و رفاقت مختار ساخت اکثر رفاقت نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بسرداري محمد بیگ قلماق بقتلق محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم براي طلب شما که هرجا یابند و بهرصورت که دانند بخوشي و ناخوشي شمارا نزد او به برند تعین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازي سلوك مرعی داشته گرد غربت از روي او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهاي پادشاهي نقدي و جاگیر دار بدستور سابق رسانده ازانجا کوچ نموده اوائل اردي بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجارا نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیما گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ ازکهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهر ساخته باز براي تحقیق و پاك نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاختند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعي از هردو طرف گشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر بپادشاهزاده فوج کومک باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دو سه فوج نموده دراطراف کمین گاهي قلب دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هراول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می‌شد نشانهٔ گولهٔ تفنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخی نمودند و جمعي از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمي ساختند و تمام منزل جنگ کنان میرفتند از هرطرف که بر آنها حمله مي آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار مي شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پاي بسیار زده آخر روز مفقودالاثر شدند وقت شب باميرالامرا خبر رسید که قتلق محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهي خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هردو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعي از بهادران رزم طلب را با سرداران کار زار دیده و فیلان هوش ربا و کوس و کرناي خروش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهاي کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خروشان ازبک جویان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هرطرف که اثر سیاهي آن گروه ظاهر میگردید هدف تیر و سنان مبارزان معرکهٔ رزم و جلادت میگشتند و هردم جوق جوق فوج پادشاهي با تیغهاي آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر رو بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهي تعاقب نمود و تردد سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعهٔ اصالت خان که اختیار مقدمات ملکی و

مالي بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسيد بسيار افسوس نمودند و بر جواني و كارداني او تاسف زياد بوزبان آوردند و خليل الله خان برادر اصالت خان از شنيدن حادثهٔ جانكاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترک علائق دنيوي بـبيان آورد هرچند در تسلي او كوشيدند فائده نه بخشيد و منزوي گرديد اين معني نيز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زادهٔ والانژاد افزود و ديگر و اماندگان او را بانواع عنايات معزز ساختند *

سلخ ربيع الاول حضرت اعلى داخل دار الملك كابل گرديدند درين سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دكن بانتهاي ترقي دولت رسيده هريک بپايهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار كه بر اورد‌ي دوازده هزار سوار باشد رسيدند و مورد ديگر عنايات گرديدند - ذوالقدر خان را كه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار بود پانصدي پانصد سوار اضافه داده پانزده لک روپيهٔ خزانه همراه او روانهٔ بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا رسيده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش كه با وجود بحالي منصب لغايت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حكم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسليمات عفو تقصيرات نمود - از واقعهٔ دار السلطنت بعرض رسيد كه سيد جلال بخاري صدر الصدور بروضهٔ جنان شتافت - راجه جيسنگه را اضافهٔ هزاري هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بيست لک روپيه بجهت متعينهٔ بلخ همراه داده جمعي از راجپوتان با نام و نشان باو تعين نموده روانه ساختند - چون عبد العزيز خان از شنيدن ورود موكب افواج

پادشاهي فوج گران شايسته با مصالح كارزار بسرداري بيگ اوغلي خان
كه از سرداران نامي توران بود براى مقابلهٔ پادشاه زاده محمد اورنگ
زيب بطريق هراول ساخته روانه ساخت و تاكيد براى گذشتن از آب
آمون نمود و خود نيز به تهيهٔ برآمدن بالشكرگران پرداخت بهادر خان
برين خبر اطلاع يافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بافوج شايسته
بقصد استقبال و سر راه غنيم گرفتن كه هر كدام اول اتفاق افتد برآمد
وكنار پل نذر محمد خان بي آنكه با ازبكيه ملاقات رو دهد ملازمت
پادشاه زاده نمود و غرهٔ جمادي الاولى پادشاه زاده ببلخ رسيده اندرون
و بيرون قلعه را كه به پنج كروه دورهٔ قلعه به پيمودن در آمد ملاحظه
نموده بيرون شهر فرود آمدند - درين اوان خبر رسيدن دو فوج گران
عبد العزيز خان بسرداري قتلق محمد و بيگ اوغلي خان بسرحد
بلخ انتشار يافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروري كه اكثر شرفا
و اعيان بلخ كه بخاندان عبدالعزيز خان رشتهٔ قرابت داشتند و اولاد
خواجه پارسا و ديگر نجبا راكه بودند بانواع لطف وانعام نواخته بعضي
را كه گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبير باخود گرفته مادهو سنگه و
راورتن را با شمشير خان براى حراست قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه
ماهه مردم را تقسيم نموده در سه روز از همه كاروبار فراغ حاصل
كرده باهتمام فوج بندي پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و
امير الامرا را برنغار و سعيد خان را جرنغار نموده كوچ فرمودند
و براي احتياط راهها و بستن پل برسر معبرها مردم كارديده
تعين ساختند بعده كه بموضع تيمور آباد رسيدند از شنيدن آوازه
غنيم كه بمسافت قريب فرود آمده بودند لشكر به ترتيب فرود آمد

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هرطرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگي خود را تا اردو رسانده شوخي از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه با آن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر بشاهزاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکیه اطراف سعید خان را که بسبب عارضهٔ بدني در خیمهٔ خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله و مقاتلهٔ آنها پرداخت و هرطرف آتش قتال و شعلهٔ جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله مي آوردند بعد اران که جمعي طعمهٔ تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخي نمودار مي شدند و بچستي و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهای پادشاهي میگردیدند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومک چپقلشهای مردانه بکار بردند و بسیاري از بکان بی باک را مقتول و زخمي ساختند و هزیمت داده تا دیرهٔ سرداران رساندند و چند اسپ با اسپ خاصهٔ قتلق محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود براسپ سوار نتوانست شد بخشي او با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعي از همراهان مغلوب گشته باحاطهٔ آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعین نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضی از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - سعید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و فاقهٔ چند ازبک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسپ سواری سعید خان بر مغاک فرو رفت و زخمي بسعید خان رسید که از زین بر زمین میل نمود و باوجودکه دو سه زخم دیگر بآن بهادر دل شیر نبوده رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهاي جان ستان که پیاپی بسر و سینهٔ او میرسید از پشت اسپ بزمین نا رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهاي بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه بپادشاه زادهٔ تهمتن نژاد رسید * بیت *

تهمتن بشورید زین آگهي * بجنباند دیهیم شاهنشهي

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانهٔ جهان آشوب وفوج جلوی خاص بقصد تاختن اسپ خواري بران ازبکان جفا پیشه و برهم زدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخي تمام جلو ریز بمقابلهٔ پادشاه زادهٔ عدو مال رسید و نعرهٔ صف ربائي مبارزان جانباز از هر طرف

بلند گردید بيت *

شد آن لحظه هول قیامت عیان * بگردون برآمد نفیر و فغان
سپاهي چو دریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده به بیداد چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز گران

بادشاه زاده که همیشه در معرکهٔ رزم آئین سر رشتهٔ بزم را از دست نداده هروقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل مست کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمي بهادران صف شکن بران گروه دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از بلند ساختن شلك توپخانه غلغلهٔ عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان از بگان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمي گردیدن بسیاري ازبگان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمدهٔ سعید خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقي درو باقی بود باشارهٔ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ دران جنگ داد جلادت دادند و بسعي پادشاه زاده فتح نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین هردو فوج چندان مسافتي نبود از ملاحظهٔ باز گشت و شبخون آوردن بسیاري از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رساندند و رزز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت درین است که خصم را فرصت نداده بر دنگاه آن جماعه تاخته گوشمال واقعي داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

براچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلهٔ مخالفان روانه شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج ازبکیه بآراستگي تمام اسپ تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخي پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانبازجان بباد فناداده باز حمله مي آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهي نیز از صدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر ازبکیه سه فوج شده دو فوج مقابل سرداران یمین و یسار پادشاه زاده آمده صدای دارو گیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم غافل برسر هراول تاخت و آن هر دو فوج نیز با هم اتفاق کرده ده دوازده هزار کمان دار یکبار بخانهاي کمان در آمده آن واحد امان نداده تیرباران عجب نمودند و جمع کثیررا کشته وزخمي ساختند داروغهٔ توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعهٔ خونخوار در آویخته داد تهوري داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها ساخته بحملهای پیاپي آن جماعه را از مقابل بر داشتند - درین آوان بیگ اوغلي سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هزیمت یافته را نیز برگردانده و از سرنو بازار کارزار گرم ساختند و فوجي بر سر راه هراول گذشته باقي فوج رو بروي امیر الامرا رسیده چند هزار تیر یکبار از خانهٔ کمان ببارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل هجوم و تیرباران آن قوم شوم بمدد ذو الفقار حیدر کرار ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان نیستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه زادهٔ نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال بمدد رسیده باعث

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفة العین جمع کثیر از بکیه را طعمهٔ گولهٔ تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقهٔ تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده از راه منصوبه بازی جمعی از سرداران راجپوتیه را بر سر بنگاه ازبکیه تعیین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقهٔ خاطر آنها افزود و کارزاری که بهیئت مجموعی می‌نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخی بنگاهبانی بنگاه از عرصهٔ کارزار رو تافتند و افواج پادشاهی بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج ازبکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیری آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بسرداری سبحان قلی برای تاخت بلخ تعیین نموده بود قتلق محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده ارادهٔ تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم رو داد و هرگاه کار و عرصهٔ کارزار بر فوج پادشاهی تنگ میگردید پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکومک میرساندند - و مکرر کار بجائی رسید که پادشاه زاده و علیمردان‌خان بذات خود بکارزار پرداختند و بسعی بسیار لشکر و اردو از شر هجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - درینولا خبر رسید که عبدالعزیز خان خود با باقی‌فوج رسیده بلشکر خود پیوست وقرار داده که در لشکر او نقاره ننوازند و خود در قول نباشد و نشان و

علامت سر فوجي با خود نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر از بکیه از اندازهٔ شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت و صحرا پراگنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعي از هر دو فریق کشته و زخمي میگردیدند و هرگاه بر فوج پادشاهي ازبکان زور مي آوردند پادشاه زاده بفریاد و کومک میرسید - روزي عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج بادشاهي هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ که میر توزك و میر شمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از شجاعان یکه بهادر گفته مي شد با دو سه هزار سوار یکه تاز اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دودمان تیموري حریف را زخمي و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگي پادشاهي ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعي سوار شدند - و محاربهٔ جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و دو دریاي خون بهم پیوستند * بیت *

چو شد رو برو هر دو قلب سپاه * کشیدند شمشیر در رزم گاه
دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر * بگردون در آمد صداي نفیر

آن روز غلبهٔ از بکیه بجائي رسید که سه چهار هزار سوار جلو ریز داخل اردو شده چون سیل دمان خود را بکارخانجات رسانده چندین قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي وبعضی امرا و صرافه بازار پیش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسیار مردم لشکر بدست آوردند - امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلادت و تهوریست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثیر از طرفین چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر امرا را بر گرداند اما نقصان و خرابي بسیار بمردم بازار و سپاه رسید *

دیگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبهٔ جنگ بکار برده شمهٔ می نگارد که روزی در عین گرمي کارزار و هنگامهٔ داروگیر خبر رسید که شادمان بیگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقهٔ تهانهٔ خود بکومک می آمدند قریب دو هزار سوار از بکیه سر راه آنها در مکان قلب گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندوقچي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند دیگر امید مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنیدن این خبر جمعي از فوج خاصه خود و امیر الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسیدند با علامات و نشان سواري خاصهٔ بمدد آن جان باختگان روانه ساخت ازبکان از دیدن و شنیدن آوازهٔ رسیدن سواري خاصهٔ پادشاه زادهٔ رو بگریز آوردند و شادمان بیگ و محمد طاهر نزد پادشاه زادهٔ جان بسلامت رسیدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده هیجده روز آدم و اسپ از نبرد نیاسود و حکم شدهٔ بود که نان و

طعام بالاي فيلان پخته بمردم خاص و بهركه مى رسيد فرا خور قسمت مى رساندند و ناني بيك روپيه و دو روپيه و آب بشرح ايضا بفروخت ميرسيد و بكسي نمي رسيد در هيچ تاريخ و داستان محاربات پادشاهان سلف چنين كار زارى كه باين امتدادكشد و دران اغراق و مبالغهٔ سخن را دخل نباشد به نظر نيامده و آنچه شرط سرداري و برد باري و كار فرمائي و خود بنفس نفيس متوجه رزم گشتن از پادشاه زاده و امير الامرا علي مردان خان برفاقت بعضي اميران جان نثار بظهور آمده عقل در احاطهٔ غور آن متردد است و به ثبوت پيوسته كه از يک لک و بيست هزار سوار از بلك و المانيان كم نبودند و سرداران ازبكيه بشجاعت و جلادت و حوصله نباختن در غلبهٔ خصم كه از پادشاه‌زاده ملاحظه نمودند انصاف داده ميگفتند كه اگر با اين لشكرما چنين سردار رفاقت نمايد تا روم و شام بدستورامير تيمور ازسرنو به تسخير ميتوان آورد - القصه اگرچه عبدالعزيز خان و سرداران ديگر عاجز آمده دست از جنگ كشيده بودند اما اطراف فوج هندوستان را داشتند و في الحقيقت اسپان و سواران هردو طرف فوج را طاقت حركت نمانده بود - و چون درين مابين شهرت يافت كه پادشاه ارادهٔ بخشيدن تقصير و ملك و مال به نذر محمد خان دارند عبدالعزيز خان يكي از نوكران عمده را نزد پادشاه زاده فرستاده پيغام داد كه شنيده مي شود كه مركوز خاطر پادشاه حق شناس عدالت اساس آن‌ست كه ولايت بلخ را باز به نذر محمد خان تسليم نمايند درين صورت سبحان قلي خان كه پسر رشيد نذر محمد خان

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده بخطاب قلیج خان مخاطب ساخته ام امید وارم که این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزي مسلمانان از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند مي خواهم که بیگ او غلي خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده برای بعضي پیغام بفرستم پادشاهزاده جواب داد که شهر نزدیک رسیده در انجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و رفت پیغام آوازهٔ مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر هیجدهم جمادي الاولی درظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند - و ازلشکر عبدالعزیزخان ازبکیه والمانیان اسپان و مادیان براي فروختن در اردوي پادشاهي می آوردند پادشاه زاده آنهارا خالي از مادهٔ غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکیه را از آمدن در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند - و قرار بران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضي امرا و مردم زخمي در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشمال ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که مواجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن ست و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر اسباب و مال اندوختهٔ سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبد العزیز خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزيز خان از حوالي بلخ برخاسته بعضي جاها را تاراج و تاخت كنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شبخون فوج هندوستان بيست كروه طي نموده از آب آمون گذشت *

اگرچه در شاه جهان نامه بتعيين تعداد افواج از بكيه و المانيان نوكر و غير نوكر كه از اطراف باميد تاراج و غارت نمودن لشكر هندوستان زياده از شمار فراهم آمده تا روزي كه پاي مصالحه درميان آمد در افزايش بودند و لشكر پادشاهي واقعي نپرداخته اما در واقعات بابري درج است كه در محاربهٔ كه ميان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از يک لك و پنجاه هزار سوار كم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نميرسيد و مردم كهن سال كار زار ديده كه در هردو فوج بودند مي گفتند كه لشكر همراه عبد العزيز خان زياده ازان فوج بنظر مي آمد - بهرحال آنچه تحقيق شده بزبان خامه ميدهد كه از يک لك بيست هزار سوار كم نبودند و فوج پادشاهي آنچه همراه محمد مراد بخش تعين شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زيب هر چند كه زياده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بودند اما بسبب زود رسيدن پادشاه زاده و دير رسيدن بعضي را جيوتان جمعيت همراه پادشاه زاده بهمي و پنجهزار سوار موجودي نميرسيد *

چون در خاتمهٔ جلد ثاني تاريخ شاه جهان نامه كه مراد از آخر سال بيستم از جلوس باشد در ذكر كميت منصبداران جا گيردار و نقدي و تابينان و جمع دامي صوبجات بزبان خامه داده به تبعيت آن كلمهٔ چند ازان بر صفحهٔ بيان مي آرد لغايت سال حال از

دویستي منصبدار تا نه هزاري جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدي بودند سواي آن نقدي توپخانه واحدي هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یک لک و هشتاد و پنجهزار تابین که تمام بدولک سوار میرسید - آنچه از روي دفتر ثبت گردیده جمع دامي بیست و یک صوبهٔ هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دارا الملک دهلي - یک ارب دام

صوبهٔ دار الخلافة اکبرآباد - نود کرور دام

صوبهٔ دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبهٔ اجمیر - ششت کرور دام

صوبهٔ دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبهٔ احمد آباد - پنجاه وسه کرور دام

صوبهٔ بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبهٔ اله آباد - چهل کرور دام

صوبهٔ بهار - چهل کرور دام

صوبهٔ مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبهٔ اوده - سی کرور دام

صوبهٔ تلنگانه - سي کرور دام

صوبهٔ ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبهٔ اودیسه - بیست کرور دام